

قانون دادگری

احمد کسروی



نویسنده : احمد کسروی
نام کتاب : قانون دادگری
چاپها : یکم : تهران ۱۳۱۲ ؛ دوم : تهران ۱۳۲۴ ؛ سوم : تهران ۱۳۵۶
پراکنش اینترنتی : یکم : ۱۳۸۸ ، دوم : ۱۳۹۰ ، سوم : ۱۳۹۶ ، چهارم : فروردین ۱۳۹۹
جای پراکنش : کانال تلگرام
این کتاب از سوی «باهماد پاکدینان» و بدست «کوشاد تلگرام» پراکنده می‌گردد.
جستار : خرده‌گیری از قانونها و شیوه‌ی کار دادگستری و پیشنهاد اصلاح آنها
شمار صفحه‌ها : ۶۴
ویژگیهای بیرونی : رنگ صفحه : آبی آسمانی ، رنگ حروف : سرمه‌ای ، اندازه‌ی حروف : شماره‌ی ۱۵
رده‌ی ویرایش : دو بار غلطگیری و ویراییده شده (استاندارد کوشاد تلگرام)

پایگاه احمد کسروی https://kasravi-ahmad.blogspot.com
کانال پاکدینی https://telegram.me/Pakdini
کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام https://telegram.me/kasravi_ahmad

یادداشت ویراینده :

۱ـ افزوده‌های ما درمیان [ ] آمده و پابرگیهای ویراینده با «ـ و» نموده شده.

۲ـ پررنگی جمله‌ها و خط زیر برخی سطرها برای تأکید ، از ماست.

۳ـ پیکره‌ها را ما افزوده‌ایم.

از خوانندگان خواهشمندیم چنانکه بلغزشی برخوردند برای بهبود کتاب در پراکنش آینده ما را آگاه گردانند.

برای پرینت کردن این کتاب بهترست گزینه‌ی Print as grayscale را برگزید.

یادداشت ویراینده

نویسنده‌ی کتاب ، احمد کسروی ، نخست بار در بیست‌ونه سالگی در سال ۱۲۹۸ به عدلیه‌ی نوپای مشروطه درآمد. در ۱۳۰۱ که آزمایشِ قضاتِ عدلیه اجباری شد ، امتحان فقه و حقوق و عربی را با رتبه‌ی اوّلی پشت سر گزاشت. چون مأموریتهای اداری را یکی پس از دیگری با دلیری و کاردانی بانجام می‌رسانید و ستودگیهاش شناخته گردید ، مأموریتهای دشوار و بیم‌آوری باو وامی‌گزاردند او نیز همیشه آغوشش برای پذیرفتن وظایف دشوار باز بود.

یکی از آنها ریاست عدلیه‌ی زنجان بود که او را درگیرِ نبردی سخت با ملایان و زورمندان آنجا کرد. پس از آنکه ملایان آنجا از کشاکشها و زورآزماییها سودی نبرده و چاره‌ای جز سپر انداختن ندیدند ، عدلیه در آن شهر برپا و استوار گردید. این هنگام او سی‌ودو ساله بود.

پس از پایان سفر زنجان ، از سوی دادگستری مأموریت یافت تا از قضات قزوین و زنجان آزمون گیرد. برای آمادگی ایشان در این آزمونها ، کلاس برپا می‌کرد و تا می‌توانست در درسِ فقه و عربی و قانون بایشان یاوری دریغ نمی‌داشت.

سپس مأموریت بیمناک خوزستان باو واگزار گردید که با شایستگی بیمانندی بانجام رسانید. پس از این فیروزی بزرگ و پیش از آنکه ازو ارجشناسی شود ، افسران رشوه‌خوار ، بودن او را در خوزستان برنتافته بزورورزی برخاستند و عدلیه را به بازگردانیدن او واداشتند.

پس از دیرزمانی به دادستانی (مدعی‌العمومی) تهران برگزیده شد. از همان آغاز ، باین «انتصاب» بدگمان بود زیرا می‌دانست که مدّعی‌العموم در دستگاه *داور* (وزیر دادگستری آن دوره) کسیست که دستور داور و خواهش شهربانی را از قانون جلوتر گیرد. کاری که او هرگز نکرده و نخواستی کرد.



۱ــ علی‌اکبر داور

هنوز بیست روز از کار او بعنوان دادستان تهران نگذشته بود که بـدگمانیش بجـا درآمـد : او را بمأموریتی در خراسان فرستادند. نخست به مشهد رفته و مأموریت را بانجام مـی‌رسـانَد. سـپس بـا تلگراف او را به شیروان می‌فرستند. آنجا هم بپرونده رسیدگی شایسـته کـرده نتیجـه را بـه تهـران تلگراف می‌کند. لیکن از تهران تلگراف کرده او را برای کار دیگری روانه‌ی قوچان می‌کنند. کسروی بار دیگر شکیبایی کرده بقوچان رفته آن کار را هم نیک بانجـام مـی‌رسـاند و نتیجـه را بـه تهـران تلگراف می‌کند. پس از چند تلگرافی که میان عدلیه‌ی تهران و او در رفت و آمد بود کسروی دانسـت که اینها همه نقشه‌ی دور گردانیدن او از تهـران اسـت. در مقـام دادسـتانی تهـران بکـار بازرسـی در

شهرستانها واداشته شدن چه معنی داشت؟! خود را در میدان زورآزمایی و نیرنگبازیهای داور گرفتار دید. اینبود بیش از آن شکیبایی را سزا ندانست و در پاسخِ تلگراف آخر از وزارتخانه که نوشته بود : «بی‌اجازه حرکت نکنید» ، تلگرافی چنین پاسخ داد : «وزارت جلیله‌ی عدلیه بی‌اجازه حرکت کردم».

سپس از عدلیه و از جایگاه دادستانی تهران بیکبار کناره‌جویی کرد و پس از این کناره‌جویی ، بوکالت پرداخت.

وکالت را با همان شیوه‌ی رادمردی و درستی پیش برد :

> در ایران پنداشته شده که وکیل باید دروغ گوید ... ولی من وارونه‌ی آن را دیدم. بسیاری بمن وکالت می‌دادند تنها برای اینکه این شیوه‌ی راستی را پیش گرفته‌ام.

بیش از یک سال در کار وکالت بود که عدلیه دوباره او را بکار بازخواند. یک سال‌ونیم «رئیس کلّ محاکم بدایت» بود که در شعبه‌ی یکم کار می‌کرد. سرعت کار در این شعبه زبانزد شده بود. زمان میانگینِ محاکمات ، بر پایه‌ی آمارِ وزارتخانه در این شعبه ، برای هر محاکمه ۴۲ روز بود.

زمانی نیز در «اداره‌ی بازرسی کل» مشغول بکار گردید و در آنجا بسفر مأموریتی به قم ، خمین ، گلپایگان ، اراک ، ملایر ، تویسرکان ، همدان ، کرمانشاهان ، قصر شیرین و اسدآباد رفت.

این مأموریتها و قضاوتهای کسروی ، هر یک داستانی آموزنده دارد که برخی از آنها در کتاب «ده سال در عدلیه»ی او گرد آمده.

در آخرهای ریاست کسروی بر محاکم بدایت تهران بود که داستان اوین پیش آمد و این پرونده به محکومیت دربار رضاشاهی و بازگردانیدن زمینها به دهقانان اوین انجامید. آن حکم همچون بمبی در پایتخت ترکید و آتش کینه‌های داور را زبانه‌زن ساخته تیمورتاش ، وزیر دربار ، و وابستگان ایشان را در صف بدخواهانش گرد آورد. کسروی را در سال ۱۳۰۹ «منتظر خدمت» گردانیدند تا پاداش پاکدامنی و پایبندی بقانون و رأیهای بی‌باکانه‌اش را دریابد.

این بار نیز پس از بیرون آمدن از دادگستری ، کسروی بوکالت رو آورد و تا سال ۱۳۲۲ باین

کار پرداخت و دیگر هیچگاه بدادگستری و کار قضاوت بازنگردید. او که بجایگاه یک «قاضی زبردستی» رسیده بود درباره‌ی برگزیدن پیشه‌ی وکالت چنین می‌گوید :

> کسانی بمن ایراد می‌گیرند که کیف وکالت بزیر بغل گرفته و هر روز در دادگاهها در جلو این میز و آن میز می‌ایستم. ولی من خود از این کار بسیار خرسندم. زیرا همین کیف به بغل زدن و در جلو میزهای دفتر و دادگاه ایستادنست که مرا توانا گردانید از چنین آزمایشهایی با پیشانی باز بیرون آیم.[1]

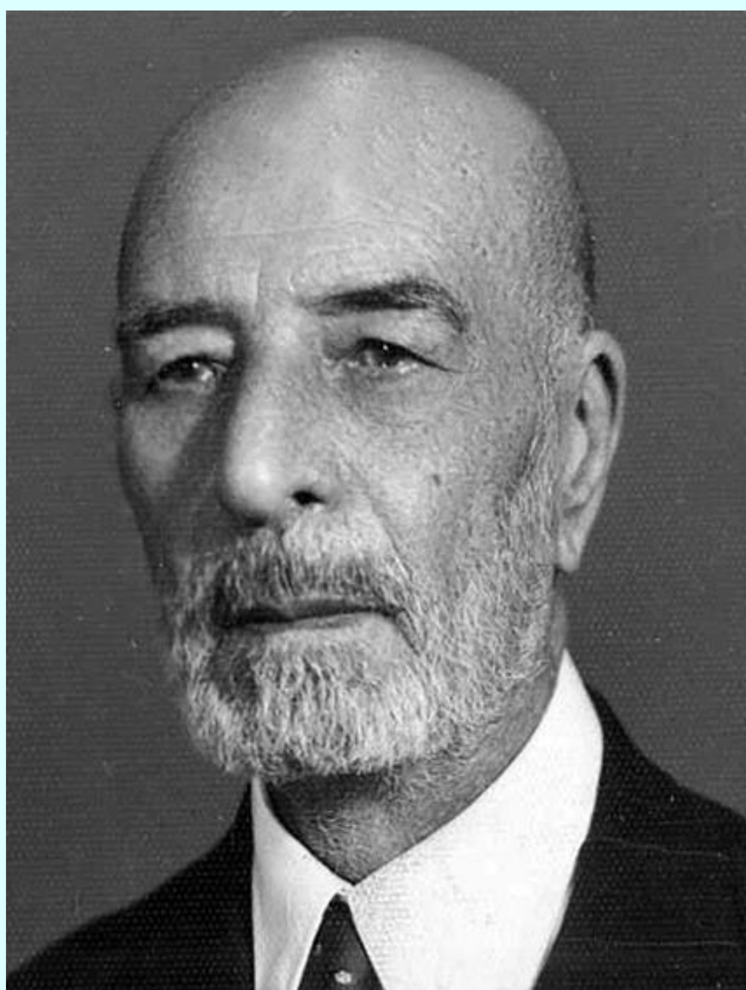
تجربه‌های گرانمایه‌ی زندگانی ، آگاه بودن به رنجها و گرفتاریهای مردم ، از ایشان بودن و درمیانشان زیستن ، آشنایی به اوضاع کنونی توده‌های دیگر در سایه‌ی رسانه‌ها و کتابهای انگلیسی ، ترکی و عربی از سویی و آشنایی بگذشته‌ی ایشان از راه پژوهشهای تاریخی از دیگر سو کمک کرد که تصویر کاملی از موضوعات و تحولات اجتماعی کسب کند.

کوششهای اجتماعی او با چاپ کتاب «آیین» در ۱۳۱۱ و بنیادگزاری ماهنامه‌ی *پیمان* در ۱۳۱۲ آغاز و تا کشته شدنش در ۱۳۲۴ ادامه داشت. با زمینه‌ای که *پیمان* فراهم آورد و با انتشار روزنامه‌ی پرچم و ده‌ها کتاب دیگر ، کسروی در مدت کوتاه میان سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ هواداران بسیاری در سراسر کشور یافته با شتاب چشمگیری می‌رفت که گامهای مؤثری را در میدان سیاست بردارد.

او در روزنامه‌ی پرچم و کتاب «شیعیگری» با طرح چند پرسش از ملایان کوشید ایشان را بر جای خود بنشاند. چگونگی آنکه اینان تا برافتادن حکومت رضاشاه به کنجها خزیده یا جامه‌ی ملایی از تن درآورده «روحانیت را خاتمه یافته» می‌پنداشتند. ولی آن روزها به پشتیبانی حکومتهای ارتجاع‌پرورِ پس از شهریور ۲۰ میدان یافته بتاخت و تاز درآمده بودند ، پرچم سه بار بازداشت شد و از انتشار «شیعیگری» و دوازده کتاب دیگر او نیز جلوگیری شد.

۱ـ پرچم روزانه ، شماره‌ی ۶۹

در پایان سال ۱۳۲۲ بدستور محسن صدر[۱] وزیر دادگستری آخوندمنش به کینه‌جـویی از کتـاب «شیعیگری» جواز وکالت کسروی را لغو کردند تا در تنگنای زندگانی او را وادار بخاموشـی نماینـد. .. زهی پندار بیجا ! زیرا کسروی مردی نبود که جز بکشته شدن خاموش گردد. بماند که او تا آن هنگام گفتارها و کتابهای بسیاری نوشته انتشار داده بود که همیشه ماندگار است و با کشته شـدنش هـم آن اندیشه‌ها از میان نمی‌رود. چنانکه پس از ترور یکم چنین نوشت : «سخنان ما بسیار ریشه‌دار اسـت و هیچگاه با تپانچه از میان نخواهد رفت».



۲ــ محسن صدر

کسروی پیمانی در دل داشت که به هر بهایی بسر آید در لشگر حق و نزد سـتمدیدگان بازمانَـد. این شیوه‌ی رفتار ، بسیاری را که تاب دیـدن دفـاع بیباکانـه از حقیقـت را نداشـتند بدشـمنی بـا او

۱ـ او را «قصاب باغشاه» خوانده گفته‌اند که (در دوره‌ی استبداد) پس از بتوپ بستن مجلس بفرمان محمدعلی‌شاه ، در باغشاه حکمها به کشتن و زندانی آزادیخواهان می‌داده و سپس (در دوره‌ی دمکراسی) به نخست‌وزیری و سناتوری هم رسید!

برمی‌انگیخت و تنگناهایی را در زندگانی برای او پدید می‌آورد. در نوشتن تاریخ مشروطه (در زمانی که هنوز بسیاری از دست‌اندرکارانِ آن جنبش از درباریـان و ملایـان زنـده بودنـد) و نیـز بهنگـام چـاپ اندیشه‌های بت‌شکنانه‌اش همان پستیها را از زورمندان می‌دید. با اینهمه او هرگز تـرس و سسـتی بـه دل راه نداد و دودل و نومید نگردید. او رنجها کشید و گزندها دید لیکن گامی بازپس نگزاشته مردانـه بر سر آن پیمان ایستاد.

سرانجام دسته‌ی بدخواهان ایران و پشتیبانان ارتجاع که با هیچ نیرنگ و زوری نتوانسته بودنـد او را از پیمانی که داشت و راهی که آغاز کرده بود بازگردانند ، بکینه‌ی آشکار گردانیدن رازهای نهـان و بسته شدن راههای بهره‌مندی نامشروعشان و بگناه پاکدامنی و راستکاری که در اجرای بی‌ملاحظـه‌ی قانون در مدت خدمت در عدلیه نشان داد ، پاداش کوششهای خستگی‌ناپذیری کـه در راه آگاهانیـدن مردم بکار بست را در همان دستگاهی که سالها در آن دادِ ستمدیدگان گرفته ، مـردان باشـکوه را بـا مردم ساده‌ی کوچه و بازار به یک چشم نگریسته رأیهای بی‌باکانه داده بود وحشیانه با دریـدن و پـاره پاره کردن کالبد و ریختن خـون او و منشـی‌اش بـر روی سـنگفرش شـعبه‌ی هفـت بازپرسـی کـاخ دادگستری داد.



درپی جنبش مشروطه در ایران ، دولتها برای نوشـتن قانونهـا و برپـایی دادگسـتری ، قانونهـای فرانسه را (از روی ترجمه‌ی عثمانی آن) مورد اقتباس قرار داده و یک فرانسه‌ای را نیز بعنوان مستشـار بایران آوردند. مجموعه‌ی قوانین اصول محاکمات حقوقی ، نتیجه‌ی چنین تقلیدی بود.

سالها کار ، در جایگاه قاضی و هم بعنوان وکیل ، آگاهیهای دامنه‌دار از تـاریخ و فقـه و حقـوق و دانستن زبانهای خارجی توأم بـا باریـک‌بینـی ویـژه‌اش ، بکسـروی ایـن توانـایی را داد کـه دسـتگاه دادگستری اروپایی را ـ رها از خودباختگی شـرقیان ــ بـا دیـده‌ی انتقـادی بررسـی کنـد. در آیـین می‌نویسد :

> ما اگر قانون نداشتیم یا قانونهای اروپا بهتر بود جای ایرادی نبود. ولی سخن در اینست که شرقیان قانونهای آزموده و سنجیده‌ای را که داشته‌اند از دست داده بجای آنها قانونهای بیخردانه‌ای را می‌گیرند. این خود زبونی است. زبونی‌ای که هرگز تن درنباید داد.

او دانست که چنین رفتاری سرچشمه‌اش در جای دیگریست. او می‌دید که نویسندگان و جوانان درسخوانده و حتا عامیان همه‌ی نیکیها و سرفرازیها را در شیوه‌ی زندگانی اروپایی می‌بینند و بهیچ خطایی در زندگانی ایشان گمان نمی‌برند. پس در گرفتن عادات و آیین زندگانی و شیوه‌ی کشورداری از اروپاییان ، گمانِ زیاندیدگی باندیشه‌شان راه نمی‌یابد.

ما امروز هم از این گرفتاری پاک رها نگردیده‌ایم. هنوز هم در دیدگاه انبوه مردم ، سخن درست از غرب تواند بود و بس. اگر در یکی از کارهای زندگانی ، رفتار ما با ازآنِ غربیان یکسان نیست و شرقی دچار دودلیست که آیا کدام یک درست است ، دیده می‌گردد که خودباختگی دست از گریبان شرقی برنمی‌دارد و خواه‌ناخواه کفه‌ی غربی سنگینی می‌کند و سرانجام نتیجه آن می‌شود که : «غربیان بی‌علت چنان نمی‌کنند ، حتماً حکمتی در آن نهفته است». در اندیشه‌ها نیز چنینست : «همیشه غربیان بهتر می‌اندیشند و کارشان از روی حساب است». همچنین اگر یک ایرانی کاری نوآورانه کرده و می‌خواهند در آن باره داوری کنند گوش بدهان غربیان دارند که در آن زمینه چه می‌گویند.

این روزگار ماست که می‌دانیم *اروپاییگری*[۱] چه اندازه در کارست ولی در پایان دهه‌ی ۱۳۰۰ کار این دلبستگی و شیفتگی از آن اندازه نیز گذشته بدیوانگی رسیده بود و بدترین زیانها از آن بدست می‌آمد. اینجا کسروی خاموشی را سزا ندیده با دلیری ویژه‌ی خود و با غریو و بانگی بلند به بیداری ایرانیان کوشید.

در سال ۱۳۱۱ در کتاب «آیین» که در آن روزگارِ شیفتگی ، بلکه دلباختگی و فریفتگی ایرانیان

۱ـ در ستایش غرب راه گزافه پیمودن و پیروی بیچون و چرا از ایشان کردن.

به غرب ، بچاپ رسید به بت اروپاییگری ضرباتی سخت نواخت چنانکه هیاهوی بزرگی درمیان توده‌ی درسخواندگان برخاست.

او این حال شیدایی و پاکباختگی را سنگ بزرگی در راه رهایی هم‌میهنانش می‌دید :

... در سایه‌ی دلبستگی باروپا[1] مردم از فهم و اندیشه‌ی خود چشم پوشیده و برای نیک و بد و راست و کج ، ترازو و قاعده‌ای جز بودن و نبودن در اروپا نمانده بود. یک سخنی که یکی می‌گفتی بایستی دلیل آورد که در اروپا چنین است و یا چنان نیست و گواهی برای گفته‌ی خود از زبان یک پرفسور یا دکتر اروپایی یاد کند ، وگرنه کسی گوش ندادی و آن سخن را نپذیرفتی.

... چون نگاه می‌کردیم ... می‌دیدیم ما هرچه گوییم چون گوینده‌اش شرقیست نخواهند ارج نهاد ، گذشته از آنکه آنان راهی را که پیش گرفته و با آن شور و هیاهو دنبال می‌کنند راه پیشرفت و فیروزی می‌دانند و دیگر نیازی بشنیدن سخن دیگری نخواهند دید و پروا نخواهند نمود. از هر باره خود را ناگزیر می‌دیدیم که نخست بآن هیاهو پردازیم و آن شور و دیوانگی را خاموش سازیم. ...[2]

او این شور و دیوانگی را «اروپاییگری» نامید و نخست کسیست که در برابرش دلیرانه بالا افراشت و با آن سخت نبردید. او که خود پا درمیان جنبش مشروطه داشت و تاریخ آن را جاودانه کرده بود از لابلای بررسیهای تاریخی دریافت که این دیوانگی نه چیزی بوده که بخود پدید آمده بلکه دستهایی در کار بوده تا جنبش مشروطه را بآن راه کشانَد :

پیشروان این شورش[مشروطه] از ستمکاری دولتیان و زورمندان و از بی‌نظمی مملکت بجان آمده بودند و جز از عدالت و نظم نمی‌خواستند و **از اروپا جز از چند چیز گرفتن لازم نداشتند.** به هر حال اروپاییگری هرگز مقصود نبوده است.

ولی از همان روز نخست دست اروپا در کار بوده و چند تن از سردستگان شورش را با غرض خویش همراه ساخته. گروهی نیز از نادانی بآنان پیوسته‌اند. اینست که عدالتخواهی که بنیاد شورشْ آن بوده و همه‌ی تلاشها و جانبازیها بنام آن می‌شده ناگهان اروپاخواهی گردیده است.

۱ـ خواست از اروپا سراسر غرب است و در آغاز کتاب «آیین» (صفحه‌ی ۳) این نکته یادآوری شده.

۲ـ «ما چه می‌خواهیم؟» ، س ۱۲ و ۱۵

پس از خوابیدن شورش ... بیکبار در هر گوشه‌ی ایران نویسندگان و گویندگانی برخاسته که از مردم جز اروپاییگری نمی‌خواسته‌اند و در ستایش اروپا از دروغ و گزافه چیزی فرونگزارده‌اند.

بگفته‌ی اینان اروپا معدن هر نیکی و بهی است و اروپاییان از مرد و زن فرشتگان روی زمینند. سراسر جهان از تمدن بی‌بهره و این نعمتِ زندگانی خاص اروپاست که باید از آنجا همراه اتومبیل و سینما و تئاتر بدیگر سرزمینها پا بگزارد. هرچه در اروپا هست از قوانین و اخلاق و عادات ، ایرانیان باید بگیرند ...

سرانجام سخن بدانجا رسیده که هرچه در اروپاست ستوده و نیکو و هرچه در شرق است نکوهیده و بد. یکی هم پرده از روی مقصود برداشته و بی‌باکانه گفته : ایرانیان باید از تن و جان و از درون و بیرون اروپایی شوندا ...[1]

پیمان درباره‌ی آن «چند چیزی» که شرقیان از اروپا لازم داشتند بگیرند چنین می‌گوید :

می‌توان گفت ایرانیان پنج رشته را از اروپاییان فراگرفتند :

۱ـ حکومت مشروطه و زندگانی از روی قانون و دلبستگی بمیهن و جانفشانی در راه توده و برپا کردن اداره‌ها و شیوه‌ی سربازگیری و اینگونه چیزها.

۲ـ دانشهای نوین از جغرافی و تاریخ و فیزیک و شیمی و ستاره‌شناسی و ریاضیات و مانند اینها.

۳ـ بکار انداختن ماشینهای بافندگی و ریسندگی و کشاورزی و افزارسازی و بهره‌مندی از اختراعها.

۴ـ شور اروپاییگری و لاف تمدن و هایهوی پیشرفت و حزبسازی و رماننویسی و اینگونه چیزها.

۵ـ فلسفه‌ی مادّی و بدآموزیهای مادّیگری و زندگی را نبرد دانستن و دیگر اندیشه‌های تند و بیهوده.

پیداست که سه رشته‌ی نخست نیک و سودمند بوده ... نیز پیداست که دو رشته‌ی آخر بد و زیانمند بوده و از هر یکی از آنها در جای خود سخنها رانده‌ایم.[2]

بدینسان روشن می‌گردد که سه بند نخست چیزهاییست که باید جلوگیرهایش را برداشت و بروان گردانیدنش کوشید و دو بند آخر آنهاست که باید با آنها نبرد کرد و برانداخت.

۱ـ «آیین» ، بخش یکم ، ص ۵۳ تا ۵۵ ، آنکه «پرده از روی مقصود برداشته» را امروز نیک می‌شناسیم و از کردارش آگاهیم و می‌دانیم گفتار و رفتارش از کجا آب می‌خورده. او کسی نیست جز سید حسن تقیزاده.

۲ـ پیمان سال ششم ، شماره‌ی چهارم ، س ۲۲۱ و ۲۲۲

کسانی این سخنان را شنیده ، نیندیشیده و نسنجیده بپاسخ برخاسته چنین گفته‌اند : اینها همگی یک «مجموعه» است و نمی‌توان برای مثال اختراعات و دانشها و دمکراسی را از غرب گرفت ولی از گرفتن دیگر عادات و رفتارها گردن پیچید. این سخن دلیلی همراه ندارد. لیکن برای آنکه بی‌پاسخ هم نماند پیشنهاد می‌کنیم همین کتاب را با هشیاری بخوانند و ببینند آیا در کنار اختراعات و دانشها و دمکراسی غربی ، روان گردیدنِ این آیین قضاییِ پیشنهادی بهترست یا آن که به تقلید از فرانسه پذیرفته شده و در این کشور رواج داشته و هنوز هم بسیاری از بخشهای آن در قانونهای کنونی بازمانده؟!. چگونه است که اگر غربی پی به بیهودگی قانونهایش بُرد و آنها را اصلاح کرد آن «مجموعه» بهم نمی‌خورد و رخنه‌ای در آن «دستگاه» رخ نمی‌دهد ولی اگر شرقی خواست بجای آن ، آیین خود را روان گرداند دچار لغزش خواهد گردید؟! گذشته از تغییر و اصلاح پیاپیِ مجموعه قوانین یا کُدها در کشورِ خاستگاه آن فرانسه ، در خود ایران نیز اصلاح قوانین «آیین دادرسی مدنی» در سالهای پسین و پذیرش برخی دیدگاههای اصلاحی کسروی در آنها ، دلیل دیگری بر غلط بودن «اروپاییگری» و تقلید کورانه از قوانین غربی است.

کسروی در کتاب «آیین» در این زمینه چنین می‌نویسد :

> در قرنهای پیش جنبشهایی در اروپا روی داده و در سایه‌ی آنها یک رشته قانونهای نیک و سودمند پدید آمده. آیین فرمانروایی غرب [دمکراسی] بسیار خردمندانه است. نیز آزادی مردمان و یکسانیشان در پیش قانون بسیار نیکوست. ...
>
> اروپاییان در قرنهای اخیر در سایه‌ی کوششها و جانسپاریها آزادی و برابری را در سرزمین خود رواج داده‌اند و از آنجا دوباره بشرق رسیده. ...
>
> قانون عامل سترگی در زندگانی هر گروهی است و چنانکه نیک آن سودمند است و گرامی باید داشت ، بد آن زیان‌آورست و پرهیز باید جست. ولی هواداران اروپا این اندیشه‌ها را بر سر ندارند و جز این نمی‌دانند که هرچه در اروپاست اگر نیک و اگر بد در شرق هم روان سازند.
>
> ... کسانی که از تاریخ اسلام آگاهند می‌دانند که فقه که بجای علم حقوق اروپاست چه جایگاهی نزد مسلمانان داشته و فقیهان چه مایه‌ی دانشی می‌اندوخته‌اند و چه رواجی بدین علم داده‌اند ...

> قرنها در ایران و دیگر کشورهای اسلامی بهترین آیین قضایی روان بوده. ...
> ولی در آغاز مشروطه در این باره نیز بسراغ قانونهای اروپا رفته و به پیروی از عثمانیان که پیش از ما فریب اروپاییگری را خورده بودند قانون فرانسه را برگزیده و از روی آن بنیاد عدلیه گزارده‌اند. ولی این قانون عیبهای بزرگی را دربر دارد.[۱]

با همه‌ی خرده‌هایی که او به قانونهای اروپایی می‌گیرد و اصل بودن سوداگری و فرع گرفتن زندگانی را بر ایشان می‌نکوهد با اینهمه خواست او چنانکه این را بارها بزبان می‌آورد هرگز عیب‌جویی نیست. بلکه او می‌خواهد شرقیان با دیده‌ی باز بآنچه از غرب می‌گیرند بنگرند و در هر گام به نیک و بدش بیندیشند.

چنانکه از همین کتاب برمی‌آید ، کاستیهای قانون اروپایی بیشتر از آنست که پنداشته می‌شود. از سویی دیگر این روشنست که پایه‌ی آسودگی در زندگانی ایمنی است و این ایمنی نخواهد بود اگر دادگستری نااستوار و ناکارآمد باشد. توده‌ای که عدلیه‌اش از رهگذر بیهوده‌کاریها و قانونهای پیچاپیچ پشتیبان و پناهگاه زورمندان و ستمگران گردیده آن توده چگونه امیدوار بدادگری و ایمنی باشند؟!

اینهاست انگیزه‌هایی که کسروی را بر آن داشت تا دستگاه آبرومندی را برای دادگستری بنیاد گزارد ـ چنانکه در این کتاب خواهید دید. و این خواستِ ارجمند و مقدس بود که ما را واداشت به نشرِ اینترنتی این دفتر بپردازیم.



خوانندگان باید باین نکته پروا نمایند که در زمان نوشتن این کتاب و چاپ نخست آن ، قانون «اصول محاکمات حقوقی» مصوب ۱۳۲۹ قمری روان بوده و ایرادهای این کتاب نیز باین قانون می‌باشد. با اینکه این قانون نسخ گردیده و از میان رفته ولی خواندن این کتاب همچنان سودمند می‌باشد ، زیرا گذشته از اینکه برخی اصلاحاتی که پس از نگارش این کتاب در قانونها پدید آمده گواه

۱ـ «آیین» بخش دوم ، چاپ یکم ، کوتاه‌شده از گفتار قانونهای اروپا ص ۵۹ تا ۷۱

استواری بر درستی نکوهشهای نویسنده از «اروپاییگری» و قانونهای اروپایی است[1]، قانون «اصول محاکمات حقوقی» با قوانین کنونی در بسیاری از اصول جدایی چندانی ندارد. چنانکه بسیاری از ایرادها همچنان بجای خود بازمی‌ماند.

نکته‌ی دیگر اینست که این کتاب بایرادهای «اصول محاکمات حقوقی» (در زمینه‌ی شیوه‌ی محاکمه ، رسیدگی به دعاوی ، احکام غیابی ، چگونگی شکایت از آراء و سازمان دادگستری) می‌پردازد. ولی اندیشه‌های حقوقی و قضایی نویسنده تنها در این اندازه نیست بلکه او درباره‌ی قوانین ازدواج ، طلاق ، وقف ، کیفرها و مانند اینها نیز اندیشه‌هایی داشته که آنها را در کتاب «ده سال در عدلیه» ، «خواهران و دختران ما» و بخش سوم «ورجاوندْبنیاد» توان یافت.

نکته پایانی اینکه ، اصطلاحاتی در این کتاب هست که سپس فرهنگستان آنها را دیگر گردانیده. برای نمونه : اصول محاکمات جزایی و حقوقی را ، آیین دادرسی کیفری و مدنی ؛ تمیز را ، فرجام ؛ دیوان تمیز را ، دیوانعالی کشور ؛ استیناف را ، پژوهش (امروز تجدیدنظر نامیده می‌شود) ؛ مدعیٌ‌علیه را ، خوانده ؛ مدعی را ، خواهان ؛ مدعیٌ‌به را ، خواسته ؛ نامگزاری نموده‌اند.

کسروی به برخی از این واژه‌هایی که فرهنگستان گزارده ، بویژه واژه‌ی «دادرسی» خرده می‌گیرد و آنها را غلط می‌داند زیرا در معنی راست خود بکار نرفته‌اند. برای شرح بیشتر ، گفتار «در پیرامون زبان» که در شماره‌ی یکم پرچم نیمه‌ماهه چاپ شده دیده شود.

۱ـ شرح این تغییرات نیازمند تفصیل می‌باشد که در این یادداشت فرصت آن نیست.

فهرست

فهرست پیکره‌ها



بنام پاکْآفرنده‌ی جهان

[دیباچه‌ی چاپ دوم]

این کتاب تاریخچه‌ای دارد که باید بنویسیم :

در سال ۱۳۱۱[۱] یکی از آشنایان که بنزد رضاشاه رفت و آمد می‌کرد روزی بنزد من آمده چنین گفت : «اعلیحضرت از عدلیه بسیار ناراضیست ، از داور[۲] و کارهای او خشمناکست. اگر شما اطلاعات خود را درباره‌ی عدلیه بنویسید و راه اصلاح آن را نشان بدهید مؤثر خواهد بود». چون پافشاری می‌نمود که چیزی بنویسم گفتم : بدی عدلیه بیش از همه بعلت بدی قانونهاست. داور و همدستان او خرابکاریهایی دارند ولی اساس خرابی قانونست. اگر داور برود و وزیر صالحی بیاید یا قضات بیکبار عوض شوند چندان تأثیری در کار نخواهد بود. آمدیم باصلاح قانون ، این کار کوچک نیست. بر فرض آنکه رضاشاه تصمیم گیرد ، وزرا و مستشاران تمیز و همدستان ایشان نخواهند گزاشت.[۳] با اینحال چون شما اصرار می‌کنید شرحی درباره‌ی معایب قانون نوشته موادی هم برای جانشین بودن بآن قانون تهیه می‌کنم.

۱ـ اصل : ۱۳۱۲ که لغزش است. بنگرید بگفتار «چرا از عدلیه بیرون آمدم؟» که همراه کتاب «زندگانی من» چاپ شده و در دفتر «آذرماه ۱۳۲۳» نیز آمده. ـ و

۲ـ وزیر عدلیه از ۱۳۰۵ تا شهریور ۱۳۱۲ و سپس وزیر مالیه تا ۱۳۱۵ که خودکشی کرد. ـ و

۳ـ نویسنده این را در زمانی دریافته بوده که در ایران همه می‌پنداشتند تنها تصمیمهای رضاشاه است که اجرا می‌شود و کسی نیست که بتواند خلاف میل او کاری کند. حتا پیشامدهای شهریور ۱۳۲۰ باعث نشد که آن کسان همه دریابند که زورمندانی بودند که در برابر خواستهای رضاشاه می‌ایستادند یا کارشکنی می‌کردند. ـ و



۳ــ رضاشاه

در نتیجه‌ی این گفتگو گفتار یکم این کتاب را که انتقاد از قانونهای عدلیه است با هفتاد و چند مادّه قانون با شتاب (در مدت سه روز) تهیه کرده بنام پیشنهاد برضاشاه بدفتر مخصوص فرستادم ، و در همان هنگامها در نامه‌ی دیگری رفتار و کردار داور و همدستان او را شرح داده درخواست کردم که یکسره بدست شاه داده شود.

جای افسوس بود که پس از مدتی دانستم که آن پیشنهاد را بشاه نرسانیده‌اند ، و این نامه نیز بدست وزیر دربار افتاده که بنزد داور فرستاد و نتیجه‌ای که پدید آمد آن بود که کینه‌های داور بجوش آمد و به یک رشته آزارهایی درباره‌ی من برخاست که در اینجا جای گفتن آنها نیست.

افسوس بیشتر من از رهگذر پیشنهاد بود ، و برای آنکه نگزارم کوشش بیهوده ماند بهتر دانستم که گفتار دیگری (گفتار دوم این کتاب) بآن نوشته‌ها افزوده با یک دیباچه بچاپ رسانم و کتاب را به رضاشاه ارمغان گردانم و این کار را در همان سال بانجام رسانیدم.

شاید رضاشاه کتاب را ندید و هیچ آگاه نگردید و از آن راه نتیجه‌ای بدست نیامد. ولی انتشار کتاب بسیار بجا افتاد. چون نخست بار بود که ایرانیان ایراد بقانونهای اروپا می‌شنیدند خواندن کتاب تکانی در آنها پدید می‌آورد و دلایل کتاب و زبان ساده‌ی آن ناچارشان می‌ساخت که ایرادها را بپذیرند و از خوشگمانی بی‌اندازه‌ی خود درباره‌ی اروپاییان درگذرند.

در آن هنگام من بنوشتن *پیمان* تازه آغاز کرده بیش از همه با اروپاییگری نبرد می‌کردم. این کتاب در آن زمینه کمک بسیار بما کرد.

باآنکه کتاب نیمه‌نهانی فروخته می‌شد شهرت بسیاری یافت و نظر دانشمندان را بخود جلب کرد. باآنکه کسانی بیکبار گردن بحق نگزارده می‌گفتند : «تندروی شده» مردان منصف آن را از هر باره بجا می‌شمارند. یکی از دوستان ما ، آقای محمد احمد (خانبهادر) آن را به انگلیسی ترجمه کرد و پس از چندی نسخه‌های کتاب فروش رفته چیزی از آن بازنماند.

از آن هنگام ، چاپ دوم کتاب را می‌خواستند. ولی ما فرصت نمی‌داشتیم. از سوی دیگر نیازی بآن نمی‌دیدیم. تا امسال که چون می‌خواهیم تا توانیم در راه دست یافتن بسررشته‌داری[1] گامها برداریم و خود را برای آن کار آماده‌تر گردانیم بچاپ این کتاب نیاز دیدیم.

چه بیگمان ما به تغییر دادن قانونها و تأسیس کردن وزارتخانه‌ها و اداره‌ها بشکل ساده‌ی بهتری نیاز خواهیم داشت و یکی از آن اداره‌ها که بیشتر باصلاح نیازمند است عدلیه است. عدلیه باید از ریشه تغییر یابد و قانونهایش نیز عوض شود ، و این کتاب در آن زمینه بسیار سودمند است.

۱ـ سررشته‌داری = حکومت. خواست کوششهایی است که «باهَماد آزادگان» به راهبری نویسنده می‌کرد و اگر کشته نمی‌شد دور نبود به گرفتن سررشته‌داری بینجامد. ـ و

هفتاد و چند ماده که در این کتاب پیشنهاد شده در قسمت حقوقی ، پایه‌ی یک عدلیه‌ی بســیار ساده و بسیار مفیدی تواند بود و من باآنکه دوباره آن را بزیر نظر گرفتم نقصی ندیدم.[1]

در قسمت جزایی نیز باید همین سادگی را بدیده گرفت.

پراکنده شدن این کتاب مقدمه است که در آینده‌ی نزدیکی بخواست خدا عدلیــه‌ای در ایــران از روی همین قانون برپا شود.

متن کتاب بدانسان که بوده بچاپ رسیده و باآنکه زبانش عادیست تغییری در آن داده نشده. تنها دیباچه‌ای که خطاب به رضاشاه نوشته شده بود برخی از قسمتهای آن که نیــاز نمانــده بــود انداختــه شده است.

تهران ۱۳۲۴ ـ احمد کسروی

۱ـ پس از سیزده سال که نویسنده بچاپ دوم این کتاب برمی‌خیزد در متن آن چیزی که نیازمند بازنویسی باشد نمی‌یابد. ـ و

[خطاب به رضاشاه]

این دیباچه خطاب به رضاشاه نوشته [شده] بود و در
این چاپ برخی قسمتهای آن انداخته می‌شود.

اعلیحضرت در مدت ده سال پادشاهی خود اصلاح عدلیه را همیشه منظور نظر فرموده بودجه‌ی کافی برای آن منظور و از هیچ گونه تقویت دریغ نفرموده‌اید. بااینهمه امروز حال آن اداره اینست که اگر شخصی دعوای صد تومانی پیدا کند اولاً خود او راه بعدلیه ندارد و به هر کجا که رود جواب یأس خواهد شنید و مجبور است که وکیل بگیرد و اختیار کار خود را باو بسپارد. ثانیاً برای صد تومان حداقل یک سال باید آمد و شد بکند و خون دل بخورد. این حال یک دعوی ساده‌ی صد تومانی است. دعاوی بزرگ و مشکل سالهای دراز در عدلیه سیر کرده و چه‌بسا که در نتیجه‌ی طول مدت ، مدعی از پا افتاده جز محو و نابودی نتیجه از کار خود برنمی‌دارد.

غالب دعاوی امروز هفت یا هشت سال طول مدت می‌کشد. اگر اعلیحضرت خواسته باشند که شخصاً تحقیقی در باب طول مدت کارها در عدلیه بفرمایند چه بهتر که احصاییه‌ی کارها را از ابتدای عرضحال تا ختام اقدامات اجرایی از عدلیه بخواهند.

منشاء خرابی عدلیه بیش از هر چیز قانون آنست. این قانون که در ابتدای مشروطه از روی قوانین عثمانی و فرانسه ترجمه شده قابل آن نیست که مملکتی بنیاد عدلیه‌ی خود را بروی آن بگزارد و تا این قانون هست هرچه اقدام در زمینه‌ی اصلاح عدلیه بشود بیهوده و هدر خواهد بود.

معایب عمده‌ی قانون در این کتاب شرح داده شده. ولی برای شاهنشاه بزرگ ایـران بـا آن هـوش سرشار خدادادی چه بهتر که به یک جمله اکتفا گردیده گفته شود : درخت را از میوه‌اش باید شناخت.

در جایی که نتیجه‌ی یک تظلم هشت سال اتلاف عمر می‌شود ، در جایی که یک پیـره‌زن بـرای یک دعوی سی تومانی مجبور است وکیل بگیرد و یک سال بیشتر دوندگی نماید جای گفتگو نیسـت که **چنین قانونی از روی عقل وضع نگردیده.**

امروز غالب دعاوی بلاتکلیف است که اشخاصی که مبـتلا مـی‌شـوند معلـوم نیسـت چـه چـاره بیندیشند. اگر دو شریکی که در یک خانه سکونت دارند باهم نزاعی کردنـد و یکـی از ایشـان دسـت ستم باز کرد و دیگری ناگزیر شده بعدلیه تظلم نمود و افراز خواست و چنین دعوایی که حداقل یـک سال مدت خواهد کشید و شاید سه سال و چهار سال هم بکشد آیا تکلیف خانه در این مدت متمادی چه خواهد بود و آن بیچاره‌ی مظلوم در این مدت چگونه تحمل زور شریک خود را خواهد کرد؟!.

اگر قناتی فرورفته و محتاج آن باشد که فـوری مصـارفی کـرده تعمیـر خرابـی آن را بنماینـد و شریکی تن بمصارف ندهد و حاجت بتظلم بیفتد چنین دعوایی که حداقل چهار سـال طـول خواهـد کشید آیا در این مدت دراز تکلیف ویرانی قنات چه خواهد بود؟!.

عدلیه که سالانه چندین صدهزار تومان بودجه دارد چنین دعاوی مهمه نیز بلاتکلیف است.

در دادرسی و احقاق حق چنانکه عدالت شرط است سرعت عمل نیز شرط است. دادرسی‌ای کـه پس از هشت سال دوندگی نتیجه بدهد آن خود ظلم دیگریست. این قانون اجازه داده کـه بـه یـک دعوایی ده مرتبه بیشتر رسیدگی شود و ده حکم مختلف صادر گردد و چه‌بسـا کـه در ایـن اثنـاء دعوی از بین رفته تمام زحمتها هدر می‌شود. و بر فرض که دعوی از بین نرود بیچاره مظلوم از پا افتاده **ضرر عدلیه درباره‌ی او بیشتر و کارگرتر از ظلم طرف می‌گردد.**

اگر روزی گذار موکب همایونی بحیاط عدلیه بیفتد و از آن جمعیتی کـه بـا چهـره‌هـای تیـره و افسرده همیشه در حیاط عدلیه متوقفند پرسشی بفرمایند آن وقت خواهند دانست که مردم چـه بـار

غمی از دست عدلیه بر دل دارند. انصاف نیست که با آنهمه توجهی که شاهنشاه بزرگ ایران بآسایش مردم دارند حال عدلیه‌ی ایران این باشد!.

از سوی دیگر هم تا قانون اینست که هست هیچ گونه اقدامی در زمینه‌ی عدلیه مؤثر نخواهد بود.

در این کتاب که برای اهداء به پیشگاه همایون شاهنشاهی تألیف شده بدواً معایب عمده‌ی قانون اروپایی یک به یک شرح گردیده سپس یک رشته قضایایی که نمونه‌ی کارهای عدلیه است بعنوان مثال و شاهد ذکر یافته تا اشخاصی نگویند که مبالغه در ذکر معایب رفته ، سپس قانون ساده و آسانی تدوین و پیشنهاد شده که اگر رأی ملوکانه با اجرای آن موافق باشد نتایج قطعی ذیل بدست خواهد آمد :

اولاً ـ محاکم بسیار ساده‌ای تشکیل خواهد یافت که هر کسی بآسانی بتواند تظلم نماید و دعاوی ساده در یکی دو هفته خاتمه یافته دعاوی مهمه بیش از سه ماه مدت نخواهد کشید.

ثانیاً ـ برای هر شهر و قصبه‌ای عدلیه باتمام مراحل آن رسیده حاجت به سفر کردن از شهری بشهری یا به ارسال دوسیه[=پرونده] از اینجا بآنجا نخواهد بود.

ثالثاً ـ بااینهمه توسعه‌ی عدلیه ، بودجه‌ی سالانه آن کمتر از میزان امروزی خواهد بود.

نتیجه‌ی مهمتر این خواهد بود که بخواست خدا و در سایه‌ی همت شاهنشاه ایران این قانون بنیاد عدلیه‌های شرق و غرب باشد.

امروز شکایت از دست عدلیه در همه‌ی ممالک شرق و غرب عمومیت دارد. در مصر و عثمانی[ترکیه] و هند و عراق در همه‌جا مردم گرفتار این قانون پرپیچ و خم اروپا می‌باشند و فریاد از دست آن دارند.

خود اروپا نیز همان حال را دارد. چنانکه در این اواخر که در فرانسه داستان افتضاح *بایون* روی داد و شورش برخاست شکایت عمده از سنگینی کار عدلیه و مالیه بود. *دالادیه* که کابینه تشکیل داد

ولی مجال کار نیافت ، جزو پروگرام[=برنامه] او بود که عدلیه و مالیه را تغییر دهد.[۱]

اروپا با همه‌ی پیشرفتهایی که درباره‌ی علوم و فنون و صنایع کرده در کار قانونگزاری سخت درمانده است.

امروز که سیمهای تلگراف ، شرق و غرب را بهم نزدیک ساخته و ما در ایران از چگونگی کارهای اروپا آگاهی داریم خبطهای اروپاییان در کار زندگانی بر ما روشن است و این نکته را بآسانی درمی‌یابیم که غربیان با همه‌ی مهارت در علوم و صنایع در شناختن سود و زیان جهان سخت بیمایه‌اند.

از اینسوی شرق از باستان‌زمان میهن قانونگزاران بوده و همیشه این سرزمین سِمت استادی جهان را داشته است. بویژه ایران که از باستانترین زمان بمنزله‌ی قلب شرق بوده و همواره از اینجا نور رستگاری بر سراسر شرق می‌تافته. پس چه شگفت که قانونی در این سرزمین گزارده شود و آن قانون مایه‌ی آسایش شرق و غرب باشد؟!.

اگر اعلیضرت شاهنشاه ایران این قانون را اجرا فرمایند و فواید آن در کار نمایان گردد دیری نخواهد گذشت که ممالک شرق و غرب پیروی از آن خواهند نمود.

احمد کسروی

۱ـ رسوایی بایون در ژانویه و فوریه‌ی سال ۱۹۳۴در فرانسه روی داد. جوانی بنام *استاویسکی* (که گویا در شهرداری شهر بایون کار می‌کرده) در ۱۹۲۶ چهار ملیون فرانک کلاهبرداری کرده بزندان افتاده بود. بار نخست از دست پاسبانان گریخته و در بار دوم هنوز پنج ماه در زندان نمانده بنام مرخصی درمانی از زندان درآمده تجارتخانه‌ای باز کرده و با ادارات دولتی رابطه یافته پانصد یا ششصد ملیون فرانک کلاهبرداری بزرگ دیگری را مرتکب می‌شود. برگهای پرونده‌ی او نیز ناپدید می‌شود ... در مجلس نماینده‌ای از ارتباط او با برخی از وزیران و چکی که استاویسکی به حزب رادیکال داده بوده پرده برمی‌دارد. مجلس بهم می‌ریزد ، مردم می‌شورند ، کابینه‌ی *شوتان* کناره‌گیری کرده ، شورش مردم به دالادیه که بجای او نخست‌وزیر شده بود مجال شناسانیدن کابینه‌اش را نداده او ناگزیر از کناره‌گیری می‌شود. کوتاه‌سخن از آستین این رسوایی مالی دست وزیران و سران اداره‌های فرانسه بیرون می‌آید. ماهنامه‌ی پیمان شماره‌ی ۶ صفحه‌ی ۶ سال یکم که این خبر را نوشته داوری زیر را بآن افزوده است :

«دزدی به هر بزرگی و رسوایی که باشد روی دادن آن درمیان گروهی عیب آن گروه نیست. مگر هنگامی که آنان پرده بر روی آن کشیده سر دزدان را نکوبند که این خود دلیل دزدپروری و پستنهادی آنان خواهد بود.» ـ و

آفریدگارا بنام تو و در زینهار تو

[پیشگفتار]

در زمان پادشاهی قاجاریان که ایران از هر باره پست و زبون گردیده ، نه درون مملکت را انتظـام و امنی که مردم از آسایش بهره یابند و نه در برابر دشمنان و همسایگان زور و نیرویی که ایرانیان دل بآن خوش سازند ، همگی می‌سوختند و در بوته‌ی غم و شرمساری می‌گداختند.

در این زمان اروپا که از یک قرن و نیم پیش در صنعت و اختراع و تهیه‌ی ابزار جنگ روی به پیشرفت داشت باوج شهرت و شـکوه رسـید چنـدان مـی‌درخشـید کـه چشـم همگـان را خیـره می‌ساخت. بویژه ایرانیان که چون حال زاری داشتند و از هر گونه شکوه بی‌بهره بودند اروپا بچشم اینان هرچه بزرگتر و باشکوهتر می‌نمود و از ستمی که از روس و انگلیس دو همسـایه‌ی اروپـایی می‌کشیدند و از زبونی و کارنَدانی که پادشاهان بی‌ارج قاجار در برابر آن دو همسایه نشان می‌دادند هوش و خرد خود را باخته اروپاییان را نمونـه‌ی هـوش و خـرد دانسـته همـه‌ی کارهـای آنـان را خردمندانه و ستوده می‌شماردند.

این نتیجه‌ی سرشکستگی و شرمزدگی است که آدمی هوش خود را از دست هِشته و خویشتن را خوار دیده دیگران را سرتاپا دانش و خرد می‌پندارد.

در چنین هنگامی در ایران جنبش مشروطه برخاست. چنانکه در جای دیگری گفته‌ایم[۱] مقصـود

۱ـ «آیین» بخش یکم (سال ۱۳۱۱) ، ص۵۳ ـ و

از این جنبش عدالت‌خواهی بود. نیز کسانی از ناتوانی پادشاهان قاجاری و از پستی و خیانت‌پیشگی بسیاری از وزیران آن زمان از استقلال ایران بیمناک بودند و می‌کوشیدند مگر چاره‌ای نمایند.

نیت اینان هرچه بود همینکه نام مشروطه بروی ایران گزارده شد ، از یکسو دولتهای اروپا آنان که علاقه به آسیا داشتند[1] کسانی را بترویج اروپاییگری برانگیختند.

از سوی دیگر آن نمودی که اروپا در دیده‌ی بسیاری از ایرانیان داشت که اروپاییان را نمونه‌ی هوش و خرد می‌پنداشتند و سراسر کارهای آنان را خردمندانه می‌شماردند ، در سایه‌ی این فریفتاری کسانی از مردمان ایراندوست و پاکدل نیز این راه را پیش گرفتند که هر آنچه در اروپاست در ایران برپا سازند. از جمله قوانین و ادارات اروپا را به نحوی که در آنجاست برای ایران لازم دانستند و شروع بترجمه‌ی قوانین و بنیاد ادارات و آوردن مستشاران اروپایی کردند.

تو گویی ایران گوشه‌ای از آفریقا بود که تازه پا بزندگانی آدمیانه گزارده و از خود هیچی نداشت که بایستی همه‌چیز را از دیگران برگیرد.

من این کسان را معذور می‌دارم. زیرا چنانکه گفتم شرمزده و سرافکنده شده هوش خود را باخته بودند. از سوی دیگر راستی ، ایران در زمان قاجاریان از بسیاری چیزهایی که برای آسایش و زندگانی یک گروهی دربایست است محروم می‌زیست که از جمله‌ی آنها قوانین بود. این کسان آن آگاهی و دانش را نداشتند که بدانند آن محرومی نه از رهگذر نبودن و نداشتن بلکه از جهت بی‌پروایی پادشاهان و بی‌سامانی مملکت بوده است.

اینان از گذشته‌ی شرق آگاهی نداشتند که بدانند چه قانونگزاران بزرگی و آموزگاران گرانمایه‌ای برای آدمیان از اینجا برخاسته است. نیز آن دانش را نداشتند که معنی قانون و آثار آن را دریافته

۱ـ نویسنده در کتاب «آیین» ، برای نخستین بار در ایران از این راز پرده برمی‌دارد که کشورهای استعماری برای رواج اروپاییگری در آسیا کوششها بکار برده و کسانی را از آسیاییان با این خواست خود همدست گردانیده‌اند. در آنجا به هیاهوی اروپاییگری در ایران پرداخته و نمونه‌ای هم از این همدستی می‌آورد. اینکه در اینجا آن معنی را چندان آشکار ننموده چنین می‌نماید که نخواسته سخن بجای دوری کشیده گردد. بااینهمه خواننده‌ی آشنا به نوشته‌های او این معنی را بروشنی درمی‌یابد. ـ و

بدانند که چه کسانی می‌توانند قانون گزارند و چه قانونی را باید پذیرفت و اجرا کرد. برای اینان بس بود که نام فرانسه و انگلیس را با تجلیل فراوان برده و خود را در برابر آنان کوچک و خوار شمارند. اینان چنین می‌پنداشتند که همیشه شرق بدان حال زبونی خواهد ماند و چاره جز افتادن از دنبال اروپاییان و دویدن از پی ایشان نیست.

در نتیجه‌ی این حالِ زبونی بود که هر زمان مردی را از یک شهر اروپا با ماهیانه‌ی گزافی به ایران خواسته بی‌آنکه از حال و گذشته‌ی او جستجویی کنند یا از دانش او آزمایشی بخواهند با تجلیل بی‌اندازه به ایران آورده پس از صرف صدهزار تومانها نتیجه‌ی آمدن و رفتن او پیدایش یک قانون گنگ و پوچ و بی‌ارجی می‌شد.[1]

از جمله در ایران عدلیه‌ای از روی عدلیه‌ی فرانسه بنیاد گزارده شده. باین نحو که نخست قانون فرانسه را از روی ترجمه‌ی عربی آن که دولت عثمانی کرده بود به فارسی ترجمه نموده سپس مستشاری از فرانسه با حقوق گزافی آورده و چندین سال مخارج او را داده سپس هم قانونهای دیگری ترجمه و تدوین نموده‌اند. نتیجه‌ی این کارها عدلیه‌ای شده که امروز هست.

از شگفتیهاست که اصول محاکمات که نخستین بار چاپ شده در پشت صفحه‌ی یکم آن قید شده : «پیشنهاد مسیو پرنی[2]». در حالی که ما می‌دانیم که آن مرد فرانسه‌ای زبان فارسی را هیچ نمی‌دانست و در مدت چند سالی که در ایران می‌زیست باندازه‌ی سخن گفتن هم فارسی یاد نگرفت. وآنگاه نزد ما یقین است که این قانون از عربی ترجمه شده نه از فرانسه. پس چگونه پرنی آن را پیشنهاد کرده؟!.

۱ـ مستشاران که در آغاز مشروطه به ایران آمده‌اند اگر تاریخچه‌ی آنان نوشته شود در آینده مایه‌ی تعجب مردم خواهد بود. قضایایی روی داده که راستی آدمی را متحیر می‌سازد. مستشاری که برای وزارت داخله با حقوق گزافی و اختیارات بسیاری آورده بودند و مستخدمین وزارتخانه را بحاضر شدن در پای درس او مجبور می‌ساختند از ناچاری که هیچی برای آموختن نداشته دستوری را که امام علی‌بن‌ابیطالب بمالک اشتر در هنگام روانه کردن او بحکومت مصر داده و نسخه‌ی آن در کتابهای عربی هست تدریس می‌کرده. گویا باین نحو که کسانی آن را به فرانسه ترجمه می‌کرده‌اند و او مضامین آن را با شرح و بسط بازمی‌گفته و توصیفهای بسیار از مطالب آن می‌نموده. بعبارت دیگر از خود ایرانیان گرفته و بخودشان پس می‌داده. با اینحال مستشار و مدرس بوده است! کتاب درسهای این مرد چاپ شده و در دسترس هست بخوانید آیا چه مطلبی بمردم یاد می‌داده؟!.

۲ـ Francis Adolphe Perny ـ و

آنچه ما پرسیده و دانسته‌ایم اینست که این قانون را مشیرالدوله از روی نسخه‌ی عربی یا بکمک آن نسخه ترجمه کرده بود ولی چون بایستی نام یک مرد اروپایی بر روی آن باشد پس از آمدن مستشار دوباره با مخارج گزاف آن را به فرانسه ترجمه کرده‌اند که پرنی خوانده امضاء نماید و بنام پیشنهادی او بمجلس برود. اینست راز این داستان شگفت.

به هر حال در ایران عدلیه‌ی اروپایی بنیاد یافته. عدلیه‌ای که سالانه دولت چند صدهزار تومان بودجه‌ی آن را می‌پردازد ولی از نظر دادگستری و حل اختلاف در حکم هیچ است. نه از رهگذر نیک و بد قضات یا از راه سستکاری دولت ، بلکه از جهت بیهودگی قانون! در جایی که یک محاکمه‌ی پنجاه تومانی دست‌کم شش ماه دوندگی و آمد و رفت لازم دارد و کارهای بزرگتر گاهی تا ده سال بلکه بیشتر مدت می‌کشد ـ چنین دادرسی نبودنش بهتر؟.

حالِ عدلیه چیزی نیست که کسی پرده بر روی آن بکشد یا من بتوانم برخلاف واقع عیبهایی بروی آن بگزارم. اداره‌ایست که هزاران کسان کار در آنجا دارند و چگونگی بد و نیک آن را می‌دانند.

درخت را از میوه‌اش باید شناخت. آیا نه اینست که در این عدلیه‌ی اروپایی بیشتر کارها چندان دیر می‌کند که متظلم بیچاره از آمد و شد و دویدن و رنج بردن فرسوده شده کار را ناانجام گزارده پی کار خود می‌رود؟!. آیا این مطلب پنهان کردنی است؟!.

آنان که این عدلیه را از اروپا برای ایران خواسته‌اند و با آن تفصیل بنیاد گزارده‌اند گویا هیچ نمی‌دانستند که در زمانهای باستان قرنها در ایران عدلیه برپا بوده ـ بدینسان که در شهری به بزرگی تهران[1] از یک تا چهار قاضی گمارده می‌شده و این یک یا دو یا سه یا چهار قاضی از عهده‌ی همگی تظلمات مردم برمی‌آمده بی‌آنکه تظلمی بی‌نتیجه بماند یا بیش از چند روز مدت بکشد ولی در این عدلیه‌ی اروپایی برای تهران بیش از صد قاضی گمارده شده.[2] بااینهمه در نتیجه‌ی بیهودگی قانون

۱ـ مثلاً بغداد در زمان خلافت عباسیان که بی‌شک مردمش از تهران انبوهتر بوده و تجارت آن زمان بیش از تجارت امروز بوده است با اینحال چهار قاضی برای چهار مذهب داشته است.

۲ـ این تخمین شامل مفتشین ثبت هم هست که در یک قسمت کارها قضاوت می‌نمایند.

بیشتر تظلمها بی‌نتیجه مانده بلکه بیچاره متظلم را از پا می‌اندازد.

بی‌شک چنان اطلاعی را از گذشته نداشته و نتیجه‌ی امروزی قانون اروپایی را نیز احتمال نمی‌داده‌اند وگرنه با مملکت خود دشمنی نداشته‌اند که بچنین کاری اقدام نمایند.

این قانون اروپایی بحدی بیهوده و ناسودمند است که برای انتقاد یکایک مواد آن کتابهای بزرگی می‌باید. ولی من در این کتاب بانتقاد اندکی اکتفا کرده و جز بمعایب برجسته‌ی قسمت اصول محاکمات تعرض ننموده‌ام. سپس پاره‌ای وقایع را برای اثبات مطالب خود و روشن ساختن انتقادات به گواهی آورده در خاتمه قانونی را که جانشین اصول محاکمات اروپایی تواند بود یاد کرده‌ام.

نیک و بد هر قانونی در زمان اجرای آن نمایان می‌شود. این قانون ـ این قانون پیشنهادی من ـ اگر اجرا شود چندین فایده از او نمایان خواهد بود :

نخست اینکه برای همه‌ی شهرها و قصبه‌های ایران عدلیه خواهد رسید و مردم ناگزیر نخواهند بود که برای تظلم از قصر شیرین به کرمانشاهان سفر کرده چندین ماه در آنجا معطل باشند.

دوم ـ محاکمه‌ی هر شهری در آنجا خاتمه خواهد یافت و حاجت نخواهد بود که اردبیلی و ساوَجبُلاغی و مراغه‌ای برای استیناف یا تمیز به تبریز یا تهران مسافرت نمایند (مگر در مورد قصبه‌ها که شاید برای رسیدگی سوم محتاج بشهر بشوند. ولی به هر حال نیاز بسفر کردن نخواهد بود).

سوم ـ هر محاکمه‌ی ساده‌ای بیش از ده روز مدت نکشیده اجرا هم خواهد یافت و محاکمات مهم و مشکل از یک ماه تا سه ماه بیشتر مدت نخواهد خواست :

چهارم ـ با اینهمه توسعه ، دولت بودجه‌ی کمتر از بودجه‌ی امروزی خواهد پرداخت.

به یاری خدا امیدوارم که بمقصودی که از نوشتن این کتاب دارم نایل آیم.

گفتار یکم

معایب مهم اصول محاکمات

رسیدگیهای بی‌پایان

نخستین عیب قانون اروپایی عدلیه رسیدگیهای بی‌پایانی است که او درباره‌ی کارها قرار داده.

عنوان خود قانون بر اینست که به هر کاری در دو درجه رسیدگی شود. ولی برداشت آن به نحوی است که به یک کاری شاید بیست مرتبه رسیدگی شده بیست گونه حکم درباره‌ی آن داده شود. اگر بیست مرتبه را گزافه پنداریم از روی دوسیه‌های[پرونده] استینافی بِیقین می‌توان دانست که بسیاری از دعویها بلکه بیشتر آنها از شش تا هشت و نُه مرتبه رسیدگی می‌شود و حکمهای مختلف صادر می‌گردد.

باین نحو مثلاً کسی که از دیگری طلبکار است و در عدلیه تظلم می‌نماید قانون بمدعی‌علیه راه داده که گردن از حکم قانون پس کشیده دعوت محکمه را گوش ندهد و بمحاکمه حضور نیابد. در چنین حالی قاضی ناگزیر خواهد بود که از روی دلایل فرضی حکمی دهد. باینمعنی بگوید :

«اگر مدعی‌علیه دِین خود را نپرداخته باید بپردازد!». پس از چند مدتی این حکم بمدعی‌علیه ابلاغ می‌شود و او اعتراض داده دفاعی را که بایستی در دفعه‌ی نخست بکند و قاضی را مجبور از حکم فرضی نسازد این دفعه می‌کند و بیشتر آنست که این دفاع و اعتراض جز سخنان بیهوده نیست. با اینحال قاضی مجبور است که دوباره جلسه داده رسیدگی کرده حکم دیگری بدهد.

پس از مدتی که این حکم ابلاغ می‌شود این دفعه نوبت استیناف است و در آنجا نیز می‌توان محکمه را مجبور به دو دفعه رسیدگی و دو دفعه حکم ساخت.

پس از این چهار حکم می‌توان اجرائیه خواست. ولی هنوز محاکمه خاتمه نیافته و دوره‌های دیگری در عقب است. مدعی‌علیه تمیز می‌خواهد و در اثنای آنکه مدعی بیچاره زحمتها کشیده و مشغول تعقیب اجراست ناگهان خبر می‌رسد که دیوان عالی تمیز بدستاویز فلان ایراد جزئی حکم استیناف را نقض کرده بدینسان همه‌ی زحمتها هدر رفته طلبکار بیچاره شرمنده و سرافکنده باید بار دیگر بسراغ دوسیه رفته و از او استیناف رسیدگی بخواهد.

این دفعه نیز ممکنست مدعی‌علیه در محکمه حاضر نشود و حکم غیابی که صدور یافت اعتراض داده حاجت به صدور حکم هفتم بیفتد.

ناچار از این حکم نیز تمیز خواسته می‌شود و چه‌بسا که تمیز این دفعه نیز بدستاویز همان ایراد که استیناف گوش نداده یا ببهانه‌ی ایراد دیگری حکم را نقض نماید و حاجت به حکمهای نهم و دهم بیفتد.

چه‌بسا روی داده که تمیز یک حکم را چهار بار نقض کرده و چه‌بسا که دستور تمیز هر دفعه متناقض با دستور پیش بوده است. اینها چیزهاییست که دلایل آنها را دوسیه‌های دفتر راکد دربر دارد و در صورت حاجت دست بجای دوری دراز نخواهیم کرد.

باید گفت در اینجا دو عیب رویهم آمده که چنین نتیجه‌ی بدی بیرون می‌دهد :

یکی رسیدگی غیابی و دیگری رسیدگی تمیزی. اینست که ما از هر کدام جداگانه سخن می‌رانیم :

۱ـ رسیدگی غیابی

رسیدگی غیابی بریشخند و دست انداختن شبیه‌تر است تا به یک کار قانونی. چرا مدعی‌علیه دفاعی را که دارد در دفعه‌ی اول نگوید و پس از حکم قاضی بگوید؟!.

درست ماننده‌ی آنست که معلمی از شاگردش درس را پس می‌خواهد ، شاگرد خاموش می‌ایستد و هیچ گونه جوابی نمی‌دهد. معلم می‌پندارد او درس را حاضر نکرده و نمره‌ی او را صفر می‌گزارد یا برآشفته دست بچوب می‌برد که او را تأدیب نماید. ناگهان شاگرد زبان بدرس باز کرده از آغاز تا انجام پس می‌دهد و معلم شرمنده شده نمره را تغییر می‌دهد.

یا ماننده‌ی آنکه کسی نزد مرد آبرومندی آمده از پسر او شکایت می‌نماید که باو مقروض بوده و قرض خود را نپرداخته.

پدر از پسر پرسش می‌کند. او خاموش می‌ایستد و ناگزیر این خاموشی علامت صدق شکایت شاکی است. پدر برآشفته زبان بملامت پسر باز می‌کند. در این هنگام پسر دست به بغل خود برده قبض درمی‌آورد که قرض خود را پرداخته است و پدر خود را شرمنده می‌سازد.

آیا این ریشخند و دست انداختن نیست که کسی از دیگری در عدلیه که مرجع تظلم و دادخواهیست تظلم کرده و متحمل زحمت و مخارج فراوان می‌شود و طرف هیچ گونه جوابی بآن نمی‌دهد و گردن از دعوت قانون پیچیده بی‌اعتنائی می‌نماید ولی چون قاضی از روی فرض حکمی صادر کرد آن هنگام بمحکمه آمده می‌گوید : «آقا من طلب فلان مدعی را پرداخته بودم و قبض از او در دست دارم و اینکه در قبال تظلم او و دعوت محکمه بمحکمه نیامده خاموشی گزیدم می‌خواستم ببینم شما چه خواهید گفت؟!»

اگر این ریشخند نیست پس ریشخند چیست؟!. چرا باین مرد نباید گفت : «تو اگر راست می‌گویی چرا در آن هنگام نیامدی و قبض را نشان ندادی تا محکمه مجبور نشود حکمی از روی فرض صادر نماید؟!.»

اگر پای خرد درمیانست ، اگر مقصود حفظ انتظام و آسایش مردم است چنین کسی که سر از دعوت قاضی پیچیده و گردن از امر قانون کشیده باید هیچ گونه جوابی ازو نپذیرفته و حکم را که صادر شده بیدرنگ اجرا کرد.

تنها برای احتیاط این حق را باو می‌توان داد که اگر سخنی دارد و نگفته بتواند این دفعه هم او تظلم کرده رسیدگی بخواهد که اگر سخن خود را ثابت کرد دوباره این حکم اجرا گردد.

کسانی می‌گویند شاید مدعی‌علیه از حضور در محکمه معذور باشد و برای مراعات حال این کسان است که قانون حکم غیابی را قرار داده ، می‌گویم در این صورت بایستی تنها مورد عذر را استثنا کند.

باینمعنی که در قانون قید نماید اگر مدعی‌علیه نخواهد توانست روز محاکمه در محکمه حاضر شود یا سندی که در قبال دعوی مدعی دارد در دسترس او نیست باید عذر خود را روشن و آشکار بمحکمه بنویسد و قاضی اگر اعتذار را درخورِ پذیرفتن دید مهلت باو بدهد. نه اینکه بخاطر احتمال عذر که از ده مدعی‌علیه یکی خواهد داشت میدان بدهد که کسانی قاضی و قانون را ریشخند کرده محاکمه را چند ماه بتأخیر بیندازند.

من اگر تنها مفاسد این قسمت را بشمارم چندین صفحه خواهد بود. بموجب قانون اروپایی اگر مدعی‌علیهی جواب دعوی را گفته چند جلسه هم در محاکمه حضور یافت تنها از اینکه در آخرین جلسه بهنگام اعلام ختم محاکمه حاضر نبوده محکمه حکمی را که بزیان او می‌دهد غیابی خواهد شمرد و مدعی‌علیه حق خواهد داشت که عرضحال اعتراض بدهد اگرچه هیچ گونه سخن یا مدرک تازه‌ای نداشته باشد و بدین وسیله چند ماه محکمه و محاکمه را معطل نماید.

آیا بیخردی بالاتر از این چه باشد؟!.. اگر این بیخردی نیست پس بیخردی چیست؟!.

این بتازگی در عدلیه‌ی تهران روی داده که در محاکمه‌ای که هفت سال درست مدت کشیده و هر طرفی صدها ورق سخن گفته بود بلکه در یکی از جلسه‌ها محکمه بمدعی‌علیه خبر داده بود که آخرین دفاع خود را سه‌روزه بنویسد و بدهد او نیز لایحه‌ی درازی نوشته و داده بود ، با اینحال چون در هنگام اعلان ختم محاکمه مدعی‌علیه حاضر نبوده ، محکمه رأیی را که بزیان او داده غیابی محسوب داشته و مدعی‌علیه که مقصودش تأخیر محاکمه و از پا انداختن مدعی است این فرصت را

غنیمت دانسته و عرضحال اعتراض داده و یک رشته از گفته‌های پیشین را تکـرار کـرده و بدینسـان محاکمه را چند ماه دیگر بتأخیر انداخته است.

این شگفت‌تر که محکمه که دوباره جلسه‌ی رسیدگی تعیـین کـرده ایـن دفعـه حکـم بـه نفـع مدعی‌علیه داده و دلایلی را که آن دفعه بر ناحقی مدعی‌علیه شمرده و او را محکومٌ‌علیه سـاخته بـود همان دلایل را این دفعه برحقی او شمرده و او را محکومٌ‌له ساخته است.

دوباره می‌پرسم :

آیا بیخردی بالاتر از این چه باشد؟!. آیا اینست معنی قضاوت و رسیدگی که بمنزله‌ی معالجـه‌ی مرض است و باید هرچه تندتر و زودتر انجام گیرد؟!.

۲ـ رسیدگی تمیزی

این موضوع نیز از عیبهای برجسته‌ی قانون اروپایی است. زیرا تمیز چیست؟..

تمیز اگر محکمه‌ی سومی است پس چرا رسیدگی نمی‌کند و خودش حکم نمی‌دهد که مـردم را دچار بیا و برو بیهوده نسازد؟!. اگر محکمه نیست و ناظر بر محاکم است پس چرا حکمش در محـاکم متبع نیست تا هر دستوری داد محاکم بپذیرند و هر محاکمه یک بار بیشتر به تمیز نرود؟!.

آری تمیزِ قانون اروپایی اینحال را دارد که خودش حکم نمی‌دهد و دستورهایش نیز در محاکم متبع نیست. تنها وظیفه‌ی او نقض حکم محاکم است که زحمت چندین ساله‌ی مـدعی بیچـاره را هدر سازد.

اگر برای تمیز مثل خواسته باشیم باید گفت : در بیمارستانی گذشته از طبیبان که نسـخه‌ی دوا به بیماران می‌دهند سرطبیبی نیز هست و وظیفه‌ی او اینست که هر نسـخه‌ای کـه طبیبـی بدسـت بیماری می‌دهد باید نزد این سرطبیب آورد که اگر پسندید خوب و هرگاه نپسندید نه اینکـه خـود او نسخه‌ی دیگری می‌دهد که بیمار بیچاره آسوده باشد بلکه او را دوباره نزد همـان طبیـب یـا طبیـب

دیگری برگردانده دستور می‌دهد که نسخه بفلان نحو نوشته شود.

در اینجا هم اگر دستور آقای سرطبیب نزد طبیب متبع بود چندان ایرادی نداشت. زیرا طبیب از روی آن دستور نسخه‌ی دیگری نوشته بیمار را راهی می‌ساخت. لیکن قضیه اینست که طبیب ناگزیر از پذیرفتن دستور سرطبیب نیست. بلکه حق دارد که همان نسخه‌ی پیش تکرار سازد یا نسخه‌ی دیگری که آن هم مخالف دستور سرطبیب است بنویسد و بدست بیمار دهد که بار دیگر نزد سرطبیب ببرد. سرطبیب هم بنوبت خود حق دارد که بار دیگر آن نسخه را نپذیرد و دستور پیشین را تکرار کند یا دستور نوینی مخالف آن صادر نماید. و بدینسان بیچاره بیمار باید پیاپی نزد طبیب رفته پیش سرطبیب بازگردد و چه‌بسا که در این آمد و شد از پا افتاده در همانجا جان بسپارد.

داستان تمیز درست مانند‌ه‌ی این مثل است. کسانی اگر باور ندارند ، بگویند که چه تفاوتی میانه‌ی دو داستان هست؟!. پس بیهوده نیست که من اروپاییان را در زمینه‌ی قانونگزاری درمانده و بیچاره می‌دانم و قانونهای ایشان را همسنگ بازیهای کودکان بلکه بیهوده‌تر از آن بازیها می‌شمارم. من آشکار می‌گویم : هر مملکت اروپایی که این نحو «تمیز» را در قانون خود دارد در خردمندی قانونگزاران آنجا شک باید داشت بلکه در بیخردی آن قانونگزاران شکی نباید داشت.

اینکه یک محاکمه هفت سال و هشت سال مدت می‌کشد از آن ننگهای زمان است.

شاید روزی بیاید که مردم اگر چنین خبری را در کتابی خواندند لب از حیرت گزیده از نادانی مردم این زمان درشگفت شوند و آنان را دیوانه و بیخرد بشمارند.

محاکمه و هفت سال مدت؟!.. بدانسان که گفتیم محاکمه جای معالجه را دارد. چنانکه اگر کسی بیمار شد دقیقه‌های عمر او بناراحتی می‌گذرد و باید هرچه زودتر بدرد او درمان کرد کسی هم که از دیگری نادرستی دیده یا ستمی کشیده یا دارایی خود را از دست داده دل او پر از آتش است و ساعتهای عمر او بناراحتی می‌گذرد که باید هرچه زودتر بداد او رسید و بآتش دل او آبی پاشید. آیا این خود ستم نیست که چنین ستمدیده و سوخته‌ای را هفت سال گرفتار آمد و شد

گردانی که هم عمر خود را تباه سازد و هم بازمانده‌ی دارایی خود را در ایـن راه از دسـت دهـد؟!.. گیرم که پس از هفت سال حق او را از ستمگر گرفتی و باو دادی آیا آن هفت سال رنج و سختی را از چه راه جبران خواهی کرد؟!.

اگر ما بشنویم که در قرنی مردم بیماری را بصد طبیب نشان می‌دادند و بدینسان چـاره‌ی درد او چندین سال مدت می‌کشید و چه‌بسا که بیمار در این میانه می‌مرد ـ آیا بر بیخردی و نادانی آن مردم نمی‌خندیم؟!. پس اگر کسانی پس از صد سال چگونگی محاکمات امروزی را شنیدند چرا بـر ما نخندند؟!.

آری اگر این دیر شدن و چندین سال مدت کشیدنِ محاکمه ناچاری بود باینمعنی که انجـام آن جز در مدت چند سالی سر نمی‌گرفت کسی ایراد نداشت. لیکن حقیقت اینست کـه قضـیه جـز ایـن می‌باشد و جهان پیش از این قانونهای بیخردانه‌ی اروپا ، قانونهـایی بـرای قضـاوت داشــته اسـت کـه بزرگترین دعویها در یکی دو هفته بانجام می‌رسیده است.

این تأخیر در محاکمات جز نتیجه‌ی یک رشــته بیهـوده‌کاریهـای قـانون اروپـایی نیسـت کـه از جمله‌ی آنها مهمتر از همگی این دو موضوع رسیدگی غیابی و رسیدگی تمیزی است.

اگر از یکایک قیدهای قانون درباره‌ی تمیز و عنوانهایی که برای نقض احکـام محـاکم قـرار داده سخنی برانیم و بیهودگی آنها را بگوییم راستی باید کتاب جداگانه‌ای نوشت. اینست که تنها بـه یـک موضوع اکتفا می‌نماییم :

«ماده‌ی ۵۶۹ ـ هرگاه عین مفاد حکم مطابق یکی از مواد قانونی است ولی اسباب موجه حکم با ماده‌ی قانونی دیگری که معنی دیگری دارد تطبیق شده آن حکم نقض می‌شود».[۱]

چنانکه گفته‌ایم این قانون از روی ترجمه‌ی عربی قانون فرانسـه کـه دولـت عثمـانی کـرده بـود ترجمه به فارسی شده و عبارت عربی آن ماده اینست :

۱ـ «قوانین موقتی اصول محاکمات حقوقی» مصوب کمیسیون قوانین عدلیه مورخ ۱۹ ذی‌القعده‌ی ۱۳۲۹ قمری ـ و

«المادّة ۲۳۵ـ ان حکم الاعلام ولو کان مطابقاً فی ذاته لمادّة قانونیه ولکن بین الاسباب الموجبة وقع خطاء فی فهم المعنی اوجب تطبیقه علی ماده قانونیة اخری بنقض ای الاعلام».

نخست باید توجه کرد که عبارت عربی روشنتر از عبارت فارسی است. آقای مترجم فارسی از عهده‌ی مطلب برنیامده و اینست که بسیاری از قضات در فهم آن ماده گیر می‌کنند. دوم باید دانست که کلمه‌ی «موجه» در عبارت فارسی درست آن «موجبه» بوده. بهنگام چاپ حرف «بـ» از میانه افتاده و کلمه «موجه» شده که معنی درستی ندارد. در این مدت بیست سال که مکرر این قانون را چاپ کرده و چند بار کمیسیونها برای اصلاح آن برپا شده هنوز غلطی که یادگار چاپ نخستین است بحال خود بازمانده و محاکم که غلط بودن آن را ملتفت نیستند[1] هر یکی توجیهی برای آن کلمه فکر می‌کند. از اینجا توان دانست که کمیسیونها چگونه اصلاح قانون کرده‌اند.

اما اصل مطلب ، بهتر است که مقصود قانونگزار را در ضمن مثلی روشن سازیم :

علی از حسن وامی گرفته ، عباس ضمانت آن وام را کرده و در سر مدت ، کار بتظلم کشیده که حسن به مستمسک ضمانت از عباس تظلم کرده. محکمه‌ی بدایت و استیناف رسیدگی کرده چنین رأی داده‌اند که : «چون عباس هنگام ضمانت بحد بلوغ نرسیده بود ، اینست که از روی ماده‌ی ۱۹۰ قانون مدنی که اهلیت متعاملین را شرط صحت معامله قرار داده ضمانت باطل بوده و از این جهت دعوی حسن ازو مردود است».

حسن از این حکم تمیز خواسته. دیوان تمیز می‌بیند برخلاف رأی محکمه‌ی بدایت و استیناف ،

۱ـ ایراد ماده‌ی ۵۶۹ قانون اصول محاکمات حقوقی در قانون «آیین دادرسی مدنی» مصوب ۱۳۱۸ نیز تکرار گردید ولی پس از گذشت ۴۴ سال از چاپ نخست این کتاب ، ماده‌ی ۱۲ قانون «اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری» مصوب ۱۳۵۶ آن را اصلاح گردانید. در این ماده‌ی قانونی آمده بود :

ماده‌ی ۱۲ـ در دعاوی حقوقی هرگاه اساس و نتیجه‌ی حکم یا قرار فرجام خواسته منطبق با موازین قانونی بوده ولی از نظر نحوه‌ی استدلال و یا ذکر اسباب موجه رأی و یا تطبیق موضوع با ماده‌ی قانونی رأی فرجام خواسته صحیح نباشد دیوان عالی کشور رأی فرجام خواسته را تصحیح و ابرام می‌نماید.

ولی نویسندگان قانون «آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی» مصوب ۱۳۷۹ که گویا قانون «آیین دادرسی مدنی» مصوب ۱۳۱۸ را زیر دست داشته و از آن رونویسی می‌کرده‌اند باین نکته توجه نکرده که در نتیجه ماده‌ی ۳۷۳ این قانون همین ایرادی را که نویسنده‌ی کتاب وارد دانسته ، دارد. ـ و

عباس در زمان عقد ضمان بالغ محسوب می‌شده و از این جهت موضوع بطلان عقد ضمان که منشاء رأی آن دو محکمه است صحت ندارد. لیکن چون ضمان با صیغه‌ی تعلیق ادا شده اینست که قضیه مطابق با ماده‌ی ۶۹۹ قانون مدنی می‌باشد و ضمان از این جهت باطل است ، اگرچه از جهت اهلیت ضامن صحیح بوده. بعبارت دیگری تمیز می‌بیند رأی در محکمه‌ی بدایت و استیناف درباره‌ی ناحقی مدعی درست و بجاست لیکن در تعلیل آن اشتباه روی داده که بجای استناد بماده‌ی ۶۹۹ بماده‌ی ۱۹۰ استناد گردیده.

ماده‌ی فوق اصول محاکمات به تمیز دستور می‌دهد که در مورد چنین رأیی دوسیه را دوباره باستیناف بفرستد که آن محکمه دوباره جلسه داده و دوباره دو طرف را خواسته و پس از یک رشته کار و زحمت این دفعه بگوید : «چون ضمانت معلق بوده از روی ماده‌ی ۶۹۹ باطل است و دعوی حسن از عباس مردود می‌باشد» در این رسیدگی نیز ممکن است یک طرفی غیبت نموده و داستان حکم غیابی و حضوری دوباره تجدید و سپس بار دیگر تمیز خواسته شود.

من می‌گویم : در جایی که متن حکم ایراد ندارد و از تجدید رسیدگی در استیناف نفع یا زیانی بحال دو طرف متصور نیست دیگر برای چه دوسیه به استیناف بازگردد و رسیدگی از سر گرفته شود که هم محکمه و هم دو طرف دعوی زحمتهای بیجایی بکشند؟!. مگر دوباره تحقیق و گفتگو محتاج است که دوباره جلسه برپا شود؟!. اگر مقصود تنبیه محاکم است که بدانند آن رأی آنها اشتباه بوده و بار دیگر مرتکب چنان اشتباهی نشوند در این صورت چه بهتر که تمیز رأی خود را بدینسان دهد که : «اگرچه در موضوع تشخیص اهلیت و تطبیق قضیه با ماده‌ی ۱۹۰ قانون مدنی محکمه‌ی استیناف اشتباه کرده ولی چون ضمان معلق و قضیه مخالف ماده‌ی ۶۹۹ قانون مدنی است و به هر حال دعوی مدعی مردود است ازین جهت حکم تأیید می‌شود» و سوادی از این رأی بمحکمه‌ی استیناف و بدایت فرستاده شود که باشتباه خویش پی برده بار دیگر آن را تکرار ننمایند.

اما پس فرستادن دوسیه و دستوراتی که محکمه محض بجهت تغییر عبارت رأی دوباره دو طرف

را بمحکمه خواسته و یک رشته کارهایی را از سر گیرد الحق کار بیهوده و بیخردانه است.

برای موضوع مثلی یاد می‌کنم تا نیک روشن شود : مردی به نوکر خود فرمان می‌دهد که از راه پله‌ها به پشت‌بام رفته فلان چیز را بیاورد. نوکر راه پله‌ها را پیدا نکرده نردبان را بلند نموده بدستیاری آن به پشت‌بام رفته آن چیز را که آقا خواسته بود می‌آورد. آقا چگونگی را دانسته می‌گوید : «دوباره باید از راه نردبان بالا رفته این چیز را که آورده‌ای بر سر جای خود بگزاری و از راه نردبان پایین آمده و آن را خوابانیده سپس راه پله‌ها را پیدا نموده و از آن راه بالا رفته و این چیز را برداشته و از راه پله‌ها پایین بیایی تا دستور من موبمو اجرا شود». آیا چنین دستور و فرمان بیخردانه نیست؟!. یا آیا آن داستان ماده‌ی ۵۶۹ درست مانندی این کار بیخردانه نمی‌باشد؟!.

۳ــ بیهوده‌کاریها

عیب سوم قانون اروپایی یک رشته بیهوده‌کاریهاییست که از آغاز تا انجام محاکمه پیش می‌آید. آن بیهوده‌کاریهایی که تا چند سال [پیش] بوده از قبیل سه رنگ احضاریه و مانند آن چون لغو شده و اکنون نیست ما نیز گفتگو از آنها نمی‌داریم. نیز از رسیدگی غیابی و رسیدگی تمیزی که جداگانه گفتگو کردیم می‌گذریم. مقصود ما یک رشته بیهوده‌کاریهای دیگریست که همه را نیز نشمرده تنها بچندی از آنها اکتفا می‌نماییم :

۱ـ در هر محاکمه پس از آمد و شدها و کشاکشهایی که شاید یک سال بلکه دو سال و سه سال مدت می‌کشد و محاکمه بخاتمه می‌رسد و قاضی رأی خود را در حضور دو طرف اعلام می‌کند که دو طرف آن را شنیده و دانسته و پای آن را هم امضا می‌نمایند قانون اروپایی این اعلام رأی را هیچ شمرده می‌گوید باید دوباره رأی را بروی کاغذ جداگانه‌ای نوشت و دیباچه‌ای هم بر آن افزوده با دست مأمور از دم در بمدعی و مدعی‌علیه برسانید که ده روز مهلت استیناف از این رسانیدن محسوب خواهد شد. همین حال است در استیناف و حکم استینافی. آیا این کار چه علت و فایده‌ای دارد؟!.

۲ـ کسی که محکوم می‌شود و باید استیناف بخواهد بجای آنکه تنها ایرادهای خود را بنویسد که همراه دوسیه بمحکمه‌ی استیناف برود باید دوباره عرضحالی بدهد و سواد حکم را بر آن ضمیمه کند ، اگر وکیل است وکالتنامه‌ی جدیدی یا سواد وکالتنامه‌ی بدایت را هم اضافه نماید. بعبارت دیگر باید دوسیه‌ی دیگری هم در استیناف برای این دعوی درست بشود. همچنین در تمیز باید دوسیه‌ی دیگری درست شود. آیا این کاغذبازیها که مایه‌ی زحمت و خرج است چه ثمری دارد؟!. چرا از اول تا آخر یک دوسیه نباشد؟!.

۳ـ پس از چندین بار حکم غیابی و حضوری و بدوی و استینافی که حکمی قطعی بدست متظلم بیچاره می‌آید و بنای اجرا می‌شود باآنکه در هر مرحله و مرتبه یک دفعه رأی اعلام شده و یک بار هم حکم از دم در ابلاغ گردیده قانون اروپایی باین اندازه‌ها بس نکرده می‌گوید باید بار دیگر ورقه‌ای بنام اجرائیه نوشت و بار دیگر آن را ابلاغ کرد و ده روز منتظر نتیجه نشست که اگر خود محکومٌعلیه محکومٌبه را نداد آن وقت دوباره باید شرحی نوشت و درخواست اجرا کرد. آیا این کارها چه علتی دارد؟!. برای چیست که بهمان حکم اکتفا نمی‌شود که بدست مأمور اجرا بدهند و او از روی مفاد آن اقدام نماید؟!.

اینها نمونه‌ای از بیهوده‌کاریهای قانون اروپایی می‌باشد و اگر حساب کنیم در هر محاکمه‌ای از چهار و پنج ماه تا یک سال و دو سال صرف این پایبندیهای بیخردانه می‌شود. من هرچه می‌اندیشم جهت و علتی برای این کارها پیدا نمی‌کنم.

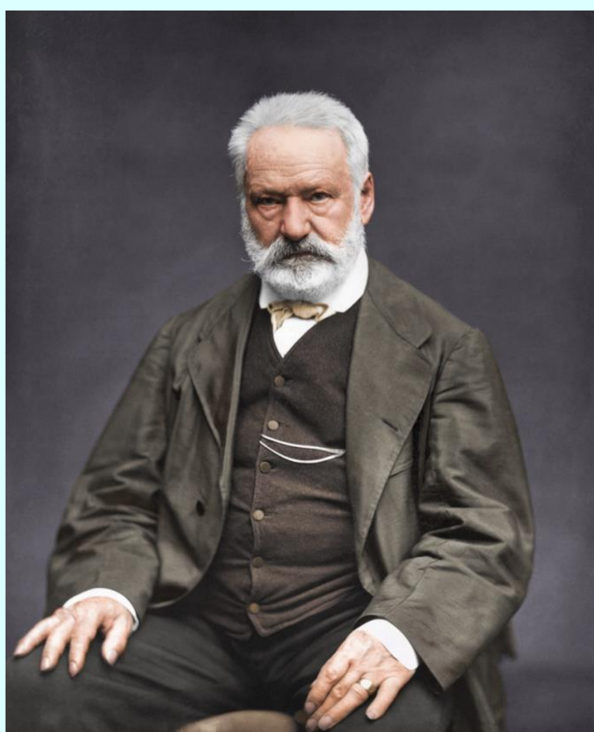
در جشن عروسی یا میهمانی باریک‌کاری و پایبندیهای بیهوده عیب ندارد. مثلاً اگر سپاهی از جنگ فیروزمند بازگشته و مردم شهر برای پیشواز آنان شهر را آذین بسته‌اند گاهی هست که به هر مسافتی جایی را قرار می‌دهند که سپاهیان در آنجا نطقی بشنوند یا شربتی بنوشند. نیز راه آنان را درون شهر پیچاپیچ قرار می‌دهند که از خیابانهای بسیاری بگذرند و مردم همه تماشای آنان بکنند.

همچنین در عروسی گاهی هست که عروس را از در خانه راه نداده نردبان گزارده از پشت‌بام

درون می‌آورند. به هر حال در این کارها که شتابی درمیان نیست و مقصود روزگزاری است بیهوده‌کاری عیب ندارد. ولی در محاکمه که همه‌گونه شتاب در کار است و چنانکه گفته‌ایم حکم معالجه‌ی بیمار را دارد در چنین جایی بیهوده‌کاری جز دلیل بیخردی نیست.

کسانی می‌پندارند که خردمندانی در اروپا نشسته و از روی اندیشه و سنجش این قانونها را نوشته‌اند. من می‌پرسم اگر چنین است بگویید که فایده‌ی این بیهوده‌کاریها چیست؟!. آنچه من می‌دانم اروپا بیشتر کارهایش نه از روی خرد بلکه از روی هوسهای کودکانه است.

بدانسان که کودک پیاپی بازیچه عوض می‌کند اروپاییان نیز آنچه را که اکنون دارند پس از زمانی می‌خواهند پاک ضد آن را داشته باشند و این همانست که خودشان «برگشت»[1] می‌نامند.



۴ــ ویکتور هوگو

درباره‌ی عدلیه نیز ویکتور هوگو می‌گوید در فرانسه پیش از زمان انقلاب متهم را ناپرسیده سر می‌بریدند. از اینجا توان دانست که هیچ گونه بساط عدالتی درمیان نبوده و هرگاه که یکی از دیگری تظلم می‌کرده در اینجا هم بی‌رسیدگی و با زور فشار ، مدعی‌به را از مدعی‌علیه می‌گرفته‌اند. سپس در انقلاب که همه‌ی کارهای پیشین را وارونه می‌کرده‌اند و خواسته‌اند ضد آن بی‌باکی و زور و فشار را مجری بدارند آن قانون را گزارده‌اند که کسی اگرهم جرمی را آشکارا کرده و هرگز آن را انکار ندارد باز چندین هفته بلکه چندین ماه او را استنطاق و محاکمه نمایند. چنانکه همین کار را پارسال درباره‌ی کشنده‌ی رئیس‌جمهور کردند و باآنکه او میانه‌ی چندین هزار تن جرم کرده و تپانچه‌بدست

۱ـ از دیگر نوشته‌های نویسنده دانسته می‌شود که این واژه برابر رآکسیون (reaction) گرفته شده ـ و

گرفتار شده بود و همیشه داد می‌زد که مرا تیرباران کنید با اینحال چند هفته محاکمه‌ی او کشید که یک فرانسوی در جامه‌ی مدعی‌العموم و دیگری در جامه‌ی وکیل مدافع باهم جنگ زرگری می‌کردند و عمر خود و دیگران را تباه می‌ساختند.

درباره‌ی تظلم حقوقی هم بر ضد آن رسم پیشین کوشیده و خواسته‌اند که تا می‌توانند ناز مدعی‌علیه را بکشند. محترمانه سه بار احضارش کنند. نیامد حکم غیابی فرضی بدهند. این دفعه که آمد دوباره رسیدگی را از سر بگیرند. اگر خدا نکرده دوباره محکوم شد رأیی را که قاضی در محکمه اعلام می‌کند هیچ شمرده آن را در کاغذ جداگانه از دم در ابلاغ نمایند که باری یکی دو ماه هم از این راه فرصت داشته باشد. اگر از آن حکم استیناف داد و عرضحال ناقص بود محترمانه اخطاری فرستاده تمنا کنند که رفع نواقص نماید. در اینجا نیز اگر بمحکمه نیامد سخت نگرفته به یک حکم فرضی اکتفا نمایند. سپس هرگاه آمد بنام اعتراض دوباره رسیدگی را از سر گیرند. اگر خدا نکرده محکوم شد مبادا یک دفعه فشار بیاورند و اجرای حکم بخواهند بلکه ورقه‌ای نوشته اعلام دیگری بکنند. از آنسوی تمیز اگر اندک‌رخنه‌ای در کار رسیدگی دید زحمتهای چند ساله را هدر کرده آن حکم را نقض نماید و هرگاه اجرایی انجام گرفته آن را نیز بازپس گردانند. اگر در این میان عرصه بر مدعی‌علیه تنگ شد و دعوی افلاس کرد برای این دعوی نیز میدان دیگری باز کنند. هرگاه از این راه نیز گشایشی در کار پیدا نشد بعنوان اینکه عهده‌دار مخارج زن و فرزند خود می‌باشد محاکمه‌ی دیگری کرده به هر حال طوری نمایند که این کلاهبردار بسختی نیفتد و در این کشاکشها مدعی خسته شده دست از تعقیب بردارد یا اینکه مرده مدعی‌علیه را بیکبار آسوده و مطمئن بگزارد.

اگر از هیچ‌جا گشایشی رو ننمود و در مرحله‌ی اجرا کار بسختی رسید در اینحال چاره جز آن نیست که ملکی را در آخرین نقطه‌ی مملکت هم باشد معرفی کند دو سه سال هم صرف توقیف و فروش آن بشود و مدعی مبالغی هم صرف اعلان مزایده و مخارج اعزام مأمور بکند که شاید در این اثناء از فرط تأثر دیوانه شده یا سکته نماید. در این میان باز اگر کار بسختی کشید باید پای شخص

ثالثی را بمیان آورد و یک میدان پهناور دیگری دوباره باز کرد که اگر وراث مدعی هم دنبال کنند عمرشان وفا ننماید.

بدینسان شورشیان فرانسه انتقام خود را از پیشینیان خود کشیده‌اند. شاید پس از زمانی هم کسان از ایشان بصدد کینه‌جویی از قانون امروزی بیایند و بعکس اینهمه نازکشیها از مدعی‌علیه ، قانونی گزارند که بمحض تظلمِ کسی ، طرف را آورده و زیر چوب مدعی‌به را ازو دریافت دارند.

شاید کسانی این گفته‌های مرا ریشخند پندارند. ولی من جز آنچه می‌دانم و بر آن استوارم نمی‌گویم. اگر کسانی علتها و جهتهای دیگری بر این بیهوده‌کاریهای قانون اروپایی می‌دانند بنویسند تا من نیز بدانم.

۴ــ نادرستی را گناه نشمردن

عیب چهارم قانون اروپایی که گذشته از آنکه باعث تأخیر محاکمه است مایه‌ی فساد اخلاق و ناپاکی مردم نیز می‌باشد ، اینست که به هر کسی حق داده که دفاعهای دروغ نماید و مهر و امضای خود را انکار کند و پس از ثبوت دروغ او هم کیفری نداشته باشد.

این درست است که بسیاری از دعویها از روی اشتباه است. از قبیل اینکه کسی معامله‌ی باطلی کرده ولی بطلان آن را نمی‌داند و در عدلیه تظلم می‌کند. یا کسی دعوایی از مرده‌ای دارد و پسر او حقیقت را ندانسته گردن بآن دعوی نمی‌گزارد. یا دو کس حسابی داشته‌اند اختلاف و اشتباه پیدا گردیده. اینگونه دعاوی از موضوع سخن ما بیرون است. ولی بسا هم هست که دعوی ناشی از تقلب یک طرف است. باینمعنی که کسی قرضی گرفته و امتناع از پرداخت آن دارد و چون طرف تظلم می‌نماید انکار مهر یا امضای خود می‌کند. یا کسی طلبی را که گرفته است دوباره مطالبه می‌کند و مانند اینها.

ناگفته پیداست که این کارها نوعی از دزدی و کلاهبرداری است که چون حقیقت روشن گردید

باید متقلب را کیفر داد. ولی قانون اروپایی نه تنها کیفری برای این کارها قرار نداده بلکه خود آن قانون مردم را باین راه وامی‌دارد. زیرا در محاکمه‌ای که یکی از دو طرف انکار مهر خود می‌نماید و قاضی بحکم و دستور قانون اروپایی خود را پاک کنار می‌گیرد و بتحقیق و جستجو درنمی‌آید کار بس دشواریست که صحت آن مهر و امضا اثبات شود. چه باید مهر یا امضای «مسلم‌الصدوری» پیدا کرد و پس از آن هم مخارج خبره پرداخت که گذشته از این زحمتها و خرجها همین کار باعث چند ماه تأخیر خواهد بود ، و چون نه کیفری درمیان است و نه کسی آن را ننگ و عار می‌شمارد و به هر حال وسیله‌ای برای معطل کردن محاکمه است از اینجا بیشتر کسان انکار مهر و امضا می‌نمایند و کار بجایی رسیده که معروفترین امضاها انکار کرده می‌شود.

پیش از رواج این قانون انکار مهر یا امضا یا برگشتن از سخن و وعده‌ی خود در ایران ننگ بزرگی شمرده می‌شد و اینبود که کمتر کسی زیر بار چنین ننگی می‌رفت و هر کسی که بچنین بی‌شرافتی جرأت می‌کرد و تقلب او ثابت می‌گردید نام او در همه‌جا ببدی رفته مردم بر او لعن و نفرین می‌فرستادند ولی در نتیجه‌ی رواج این قانون اروپایی در مدت بیست سال امروز کمتر کسی از این بی‌شرافتی پرهیز دارد بلکه آن را یکی از فنون دعوی و شرط قانون‌دانی یک کسی می‌شمارند.

شگفت‌تر آنکه قانون اروپایی دفاع دیگری را از انکار کننده‌ی مهر و امضای خود ممنوع نداشته. باینمعنی کسی که انکار مهر سندی را کرد و سپس دروغ او درآمد اگر دوباره دفاعهای دیگری درباره‌ی آن سند بکند قانون منعی از پذیرفتن آن دفاعها ندارد. در حالی که بحکم عقل از چنین کسی دفاع دیگری نباید پذیرفت.

در اینجا داستان اهل خبره را هم گفته باشیم. این خود یکی از عیبهای قانون اروپایی است که در بسیار جاها کار را از محکمه بیرون کرده باختیار کسان بیرونی می‌گزارد و چون شناختن اینکه در کجا باید قضیه را بخبرگان واگزاشت بعهده‌ی خود قاضی است ، از اینجا قضات بهانه جسته برای آنکه خود را از دردسر آسوده نمایند بیشتر کارها را بخبرگان وامی‌گزارند و چون خبرگان باید سه نفر

باشند و بقرعه انتخاب می‌شوند از کجا که همه‌ی سه نفر آن کار را بپذیرند و در صورت پذیرفتن از کجا بینا و آگاه در کار باشند و از کجا که عدالت‌دوست باشند و از کجا که دل بکار بسوزانند و بزودی جلسه داده تکلیف کار را معین نمایند؟...

کسانی که دچار شده‌اند می‌دانند که این موضوع چه سختیها و دشواریها را دارد و چگونه کارها را دچار فلج ساخته از میان می‌برد.

من می‌گویم : برای چه تشخیص یک قضیه از هر باره بعهده‌ی خود قاضی نباشد که اگرهم موضوعی ارتباط باطلاع فنی دارد خود او یک یا چند مطلعی را بمحکمه خواسته و بهمراهی و راهنمایی ایشان تشخیص چگونگی بدهد که هم مقصود انجام گیرد و هم کار از محکمه بیرون نرفته مایه‌ی معطلی نباشد؟..

پیداست که در چنین حالی چون خود قاضی مسئول است ناچار در انتخاب خبره دقت بسیار می‌کند و هرگاه از سخن یکی اطمینان پیدا نکرد دیگری را دعوت می‌نماید. وآنگاه در این صورت فهم و هوش خود قاضی هم دخیل در امر است که نظر باطلاعی که در پیرامون قضیه دارد بآسانی می‌تواند درک واقع کند. ولی در خبرگانِ بیرون ، خطا بیشتر محتمل است تا صواب و درک واقع.

اگر دوسیه‌های عدلیه‌ی ایران را جستجو نماییم هشتاد درصد آنها بخبرگان یا بمحضر شرع ارجاع گردیده. چهل از هشتاد اینها نیز معطل مانده و از میان رفته.

بیست از چهل آن دیگرها هم در سایه‌ی غرض‌ورزی خبرگان یا در نتیجه‌ی نادانی و نافهمی آنان نتیجه جز ابطال حق نداده است. بدینسان شصت درصد دعاوی فدای این عیب بیخردانه‌ی قانون اروپایی شده است.

۵ ـ نیامدن کسان بمحکمه

عیب پنجم قانون اروپایی باید شمرد نیامدن خود مدعی و مدعی‌علیه را بمحکمه. چه این قانون

به هر کسی حق داده که خویشتن بمحکمه نیامده کار را بدست وکیلی بسپارد. در حالی که آمدن خود کسان فایده‌هایی را داراست و از اینسوی سپردن کار بدست وکیل نیز زیانهایی را دارد.

اما آمدن خود کسان بمحکمه یک فایده‌ی آن اینکه دو تن چون باهم روبرو شدند چه‌بسا که شرم کرده از سر دعوا می‌گذرند یا رشته‌ی بی‌انصافی را کوتاهتر کرده از یک رشته اختلافها صرفنظر می‌نمایند.

فایده‌ی دیگر آنکه قاضی از گفته‌های ساده‌ی ایشان بآسانی می‌تواند راه به درک واقع پیدا کند. فایده‌ی دیگر آنکه بیشتر کسان وهن حضور در محکمه را بخود هموار نکرده از دعوی بی‌پایه و موهون می‌گذرد و جز در دعاوی مهم پافشاری بخرج نمی‌دهد. وآنگاه در صورت حضور مدعی و مدعی‌علیه هر کدام از ایشان که زمینه را نسبت بخود نامساعد دید داوطلب صلح می‌شود و چه‌بسا که قضیه با صلح خاتمه می‌یابد.

نیز چون هر یکی می‌داند که در صورت محکومیت باید خسارات بپردازد از ترس اینکه مبادا محکومیت نصیب او گردد تا می‌تواند از تحمیل مخارج بطرف خودداری می‌نماید.

اما زیان سپردن کار بوکیل یکی آنکه چون وکیل از فراوانی دعاوی و از طول مدت آن سود برمی‌دارد و حضور در محکمه و روبرو شدن با طرف وهن بَرو نیست از این جهت تا می‌تواند بی‌انصافی نموده بر سختی کار می‌کوشد.

زیان دیگر آنکه چون او در محاکمه ورزیده شده و راه تقلبهای قانونی را می‌شناسد قاضی از گفته‌ها و سخنان او درک واقع نمی‌تواند. وآنگاه چون از محکومیت موکل چندان ضرری باو نخواهد رسید بر فرض آنکه آن محکومیت را پیش‌بینی کند بصلح مایل نخواهد بود. نیز چون بر فرض محکومیت مسئول خسارات ، موکلِ اوست نه خود او ، اینست که در تحمیل مخارج بطرف ، پروای هیچ چیزی را نمی‌کند.

چه‌بسا کسانی که کار را بوکیل می‌سپارند و پس از سالیان درازی که همیشه از وکیل وعده‌ی

موفقیت شنیده مطمئن می‌نشینند ، ناگهان خود را محکوم و مسئول یک رشته خسارتهای عمده می‌یابند و در این هنگام است که صد لعن و نفرین بوکیل می‌فرستند.

ولی وکیل کجاست این لعنها را بشنود؟ مگر پس از این محکومیت دوباره بسر وقت موکل خواهد آمد؟...

۶ــ نیامدن قضات بکشف و تحقیق

عیب دیگر عدلیه باید دانست این را که قضات خود را کنار گرفته قدمی در راه کشف واقع برنمی‌دارند و همه انتظار آن را دارند که مدعی دعوی را چندان روشن گرداند که حاجت بتحقیق و جستجو از جانب ایشان بازنماند.

مثلاً اگر سند دعوی قبض است که مدعی‌علیه نسبت آن را بخود تکذیب می‌نماید حق قضاوت و رسیدگی آنست که قاضی پرسشهایی از مدعی‌علیه بنماید از قبیل اینکه آیا تو هیچ حساب یا معامله با مدعی نداشته‌ای؟. اگر هیچ حساب و معامله‌ای درمیان نبوده پس چطور است که مدعی بصدد چنین تظلمی برآمده؟. آیا دشمنی درمیانه هست یا چه مقصودی منظور است؟.. نیز از مدعی پرسشهایی نماید که آیا داستان سند چیست؟ و در صورت صحت آن آیا علت خاصی برای تکذیب مدعی‌علیه هست یا محض فرار از حق چنین تکذیبی می‌کند؟..

چه‌بسا که از همین پرسشها کشف واقع شده مطلب روشن می‌گردد. ولی قضات کنونی هرگز بچنین پرسشهایی سر فرونمی‌آورند بلکه همینکه کلمه‌ی تکذیب بمیان آمده خود را کنار گرفته مدعی را مکلف می‌نمایند که از راه نشان دادن مهر یا امضای مسلم‌الصدور و ارجاع امر بخبره اثبات مهر و امضا کند.

مثل دیگر : اگر کسی بدعوی برادری ، مطالبه‌ی ارث از کسی می‌کند و طرف تکذیب برادری او می‌نماید چنین دعوایی هرگاه نزد یک کدخدای بیسوادی طرح شود باری از طرف پرسشهایی

می‌کند ، از قبیل اینکه اگر مدعی برادر تو نیست آیا چه نسبت دیگری با تو دارد؟ و آیا منشاء چنین دعوی شگفتی که بدروغ ادعای برادری می‌کند چیست؟.. و چه‌بسا که از همین پرسشها چگونگی را بدست آورده دعوی را بپایان می‌رساند. ولی قاضی عدلیه‌ی اروپایی خود را از این پرسشها یکجا کنار می‌گیرد و زحمتی بخود راه نمی‌دهد.

این خود عیب بسیار بزرگ و دلیل آنست که در این عدلیه راه قضاوت پاک گم شده است. ولی من نمی‌دانم آیا این عیب را از قانون بدانم یا از قضات. زیرا از یکسو قانون را می‌بینم که دستوری برای قضات در این باره ندارد و البته این نقص آن قانون است.

از سوی دیگر می‌اندیشم که اگرهم قانون دستوری در این باب نداده باری فهم طبیعی قضات کجا رفته؟!. کسی چرا این نفهمد که قاضی چوب خشک نیست ، ماشین آهنین هم نیست ، بلکه آدمی است که باید او نیز فهم و هوش خود را بکار بیندازد؟!.

می‌گویند قانون گفته قاضی نباید تحصیل دلیل کند. می‌گویم معنی این سخن آنست که قاضی عقب این و آن نفرستد که بیایید شهادت درباره‌ی دعوی بدهید و از پیش خود مکتوب بادارات نوشته تحقیق امری را نکند. نه اینکه فهم و هوش خود را نیز بکار نیندازد و در پیرامون دعوی و در حدود مدارک و بیانات دو طرف به تحقیق و کشف نپردازد.

۷ــ فزونی قضاوت و انبوهی مخارج

عیب هفتم قانون اروپایی باید شمرد اینکه در نتیجه‌ی رسیدگیهای بی‌پایان و در سایه‌ی بیهوده‌کاریهای آن ، دعاوی رویهم انباشته شده حاجت بقضات بسیار می‌افتد و در شهری که بایستی به دو تن قاضی بیشتر حاجت نباشد از روی این قانون به ده تن بیشتر نیاز می‌افتد و این کار گذشته از مخارج انبوه و گزاف این عیب را نیز دارد که قضات شایسته و برازنده باندازه‌ی احتیاج پیدا نمی‌شود.

چه قضاوت کار هر کسی نیست. قاضی گذشته از دانستن یک رشته علوم باید دارای جُربُزه‌ی خاصی باشد که از صد تن یکی دارا نیست. نیز باید مرد پارسا و آزاده و دادگستر باشد. کسی باشد که معنی آزادگی را شناخته خود را به هر کسی نفروشد. چنین کسانی هم در هر کجای جهان بسیار اندک می‌باشند و بی‌شک باندازه‌ای که این قانون اروپایی قاضی می‌خواهد پیدا نیستند. از اینجا باید کار را بکسان ناشایسته سپرد. چنانکه ایران امروزی باین درد مبتلاست و شاید خود اروپا مبتلاتر از ما باشد.

چه‌بسا مسائل مهمه‌ی قضایی که اختیار آن بدست کسی می‌افتد که هرگز فهم آن را نخواهد توانست و بسیاری از ایشان کسان بسیار بی‌ارج و بهایی هستند که در همه‌ی عمر خود معنی عدالت و حق را نفهمیده و لذت هواداری از حق و عدالت را نچشیده است و چه‌بسا که به یک خواهشی که از ناحیه‌ی کسی یا ناکسی برسد با همه‌ی آسانی عدالت را پایمال می‌سازد.

اینها بخشی از عیبهای عمده‌ی قانون[1] اروپایی است که من به اجمال یاد کردم و از دیگر عیبها صرفنظر می‌نمایم. بخصوص از قسمت اجرا خاموشی را واجب می‌بینم. زیرا داستان اجرا تا حدی دلگداز است که من هر وقت بیاد آن می‌افتم رشته‌ی شکیبایی را از دست می‌هلم و حالم دیگرگون می‌شود. **اگر متظلمی‌پس از چند سال دوندگی و تلخی ، عمر و حوصله‌اش وفا کرده و کارش باداره‌ی اجرا رسیده تازه در آنجا گرفتار رذالتهای مأمورین بیسواد و کهنه‌کار خواهد گردید و سختیهایی خواهد دید که نه تنها از تعقیب کار بلکه از عمر خود نیز سیر شود.**

چه‌بسا متظلمی که بسالها دوندگی در محاکم طاقت آورده در اجرا تحمل رذالتهای مأمورین نتوانسته و ناچار دست از تعقیب کار برداشته است. **چه‌بسا حکمهایی که باشتراک ده بیست قاضی صدور یافته و در مقام اجرا یک مأمور بیسواد مفاد آن را کنار گزارده و اندیشه‌های کج و طمع‌آمیز خود را بمتظلم بیچاره تحمیل کرده است.**

۱ـ اصل : قانونی ـ و

خواهید گفت : مگر برای شکایت از مأمورین اجرا راهی نیست؟... می‌گوییم : چرا ولی خود آن شکایت دوسیه‌ی بزرگی پیدا می‌کند که مدتها باید گرفتار دنبال کردن آن بود. وآنگاه کسی که باید بشکایت از مأمور اجرا رسیدگی کند خودش از ردیف مأمورین اجراست.

تماشا کردنیست که برای یک امر ساده‌ی اجرای حکم ، قانون اروپایی چه راه دراز و پیچاپیچ توانفرسایی درست کرده است! راهی که از ده متظلم یکی قادر به پیمودن آن از آغاز تا انجام نیست.

چه دلیل بهتر از این که در اداره‌ی اجرای تهران از بیست سال پیش تا امروز صدها[1] *کار اجرا نشده* هست که مردم از سختگیری مأمورین بستوه آمده و پس از چندین سال مرارت و گرفتن حکم از محکمه در مرحله‌ی اجرا کار را ناانجام گزارده فرار کرده‌اند.

چنانکه در آغاز کتاب گفته‌ایم این عدلیه با آن بزرگی و با سنگینی بودجه‌اش از نظر رفع حاجت مردم در حکم هیچ است و این نکته را دوباره تکرار می‌کنم که دادرسی‌ای که پس از چندین سال خون دل خوردن خواهد بود گو هرگز مباد.

من هیچگاه فراموش نمی‌کنم آن زنی را که دختر بازرگان توانگری در قفقاز بوده و به یکی از ایرانیان شوهر کرده و همراه او نیز به ایران آمده و مال بسیاری با خود آورده بود و پس از یکی دو سال زندگی باهم ، شوهر پی زن دیگری رفته و این بیچاره را لخت و تهیدست از خانه بیرون کرده بود که برای چاره‌جویی و تظلم در عدلیه با دل پرجوش و چشم اشکبار نزد من آمد و من چون حال عدلیه را باو گفتم که اولاً اگرچه ازدواج شما از روی شرع اسلام صورت گرفته ولی چون قباله در باکو نوشته شده باید آن را بآن شهر فرستاد که قونسول ایران مطابقت آن را با قوانین دولت بُلشِویکی تصدیق نماید. ثانیاً حداقل مدت این دعوی دو سال است و شاید بیشتر هم بکشد و شما باید عجله نکرده هر روز بسر وقت من نیایید ...

۱ـ امروز باید گفت صدها هزار ـ و

بیچاره از شنیدن عبارت «دو سال بیشتر» چنان از جا رفت که دیگر مجال تمام کـردن گفتگـو بمن نداد و پیاپی می‌پرسید : دو سال؟! دو سال؟! چطور دو سال؟! مگر چه شده؟!. پس در این مـدت من چه بخورم و کجا بمانم؟! این پرسشها را تکرار کرده با دل پرجوشـتر و چشـمی اشـکبارتر بیـرون رفت و ندانم چه شد و چه چاره‌ای برای درد خود اندیشید؟..

ولی او خرسند باید بود که من از آغاز قضیه را باو گفتم و چگونگی عدلیه را فهمانیدم. صدها زن دیگر که چگونگی این اداره را ندانسته و تظلم نموده‌اند سرنوشت ایشان آنسـت کـه بارهـا در حیـاط عدلیه دیده‌ایم که زنی پس از چندین سال آمد و رفت و شنیدن عبارتهای نامفهومی سرانجام کاسه‌ی صبرش لبریز گردیده حیا و وقار را کنار نهاده دیوانه‌وار داد و فریاد آغاز کـرده و آنچـه لعـن و نفـرین است از دهان بیرون می‌ریزد. نه تنها زنان از مردان هم چنین کسانی فراوان دیده شده.

هر کسی بر حیاط عدلیه گذشته و نگاهی از روی دقت بر آن گروه انبوهی کـه هـر روز در آنجـا هستند بیندازد مگر دلش از سنگ باشد که بحال آن بیچارگان نسوزد. تو گویی مردگانی هستند کـه از گور برخاسته‌اند و دسته دسته گرد هم آمده‌اند و درد دل می‌کننـد. یکـی ایـن گفتگـو را دارد کـه روزی که پا بعدلیه نهاده جوان بوده و ریش سیاه داشته ولی اکنون همه‌ی موهـایش سـفید گردیـده. دیگری این شکایت را می‌نماید که هنگامی که تظلم کـرده و خـود را گرفتـار عدلیـه سـاخته تمـول سرشاری داشته لیکن امروز برای شام و نهار خود چشم بمساعدت دیگران دارد. یکی از بدایت شـاکی است. دیگری از استیناف گله دارد. سومی از دست اجرا دلش پرخون است ... بـدتر از همـه حـال آن دسته زنان است که گوشه‌ای را گرفته باهم راز دل می‌گویند. یکی در انتظار وکیلش است که بیایـد و از او تحقیق پیشرفت کار را بکند. دیگری در جستجوی مأمور اجراست که بداند آیـا چـه اقـدامی در زمینه‌ی اجرائیه نموده. هر یکی دردی دارد و انتظار کسی را می‌برد.

گاهی نیز یکی یا دو تن از ایشان در نتیجه‌ی درد دل گفـتن دلـش جـوش زده رشـته‌ی وقـار و شکیبایی را از دست داده با داد و فریاد و لعن و نفرین مردم را دور سر خود گرد می‌آورد ...

بیش از همه دل من از آن می‌سوزد که فرومایگانی که اینحال عدلیه را می‌بینند بجای آنکه به بیخردی قانونگزاران غرب پی برده زبان ببدگویی از ایشان باز کنند زبان به بد ایران باز کرده چنین می‌گویند : این عدلیه هنوز برای ما زود است.

درست مانند آنکه کسی پارچه بخیاط داده تا رختی بدوزد و خیاط ناشی بوده رخت کوتاه و تنگی دوخته و او بجای آنکه بر تنگی و کوتاهی رخت ایراد بگیرد بر تن و بالای خود ایراد می‌گیرد. آیا چنین کسی تا چه اندازه فرومایه است؟!.

پستنهادانی هم می‌گویند : ما در ایران آدم نداریم. می‌گویم : ای فرومایه‌ی نادان! با این قانون بیخردانه اگر هزارها آدم هم باشد چه خواهد بود؟!.

کسانی هم می‌پندارند که چون ما با دولتهای اروپا معاهدات تجارتی داریم ناگزیریم که قانون عدلیه‌ی اروپا را بپذیریم. این پندار هم بیجاست. زیرا هر کشوری درباره‌ی قوانین و ادارات خود آزاد است. چیزی که هست باید قوانین هر کشوری مدون باشد و در دسترس همگی گزارده شود.

نیز کسانی گمان دارند که چون اداره‌ی ثبتِ املاک و اسناد در ایران برپا گردیده رفته رفته دعاوی در ایران کمتر شده و تأخیر و طول مدت امروزی از میان خواهد رفت. این گمان هم نادرستست. زیرا راست است که ثبت املاک و اسناد یک رشته دعاوی را از میان می‌برد و این اداره‌ها اگر از میزان بیهوده‌کاریهای آنها کاسته شود اداره‌های سودمندیست ولی نباید فراموش کرد که باز دعاوی اسناد عادی و دعاوی تجاری و دعاوی ارثی و دعاوی حاصله از جرایم و مانند اینها هست که برای آنها باید عدلیه داشته باشیم. وآنگاه اسناد رسمی هم تنها از دعوی انکار مهر و امضا مصون می‌باشد و دعاوی ناشیه از خیارات و دیگر جهات در مورد آنها نیز باقیست. از اینجاست که اجرای اسناد رسمی بی‌محاکمه که در ایران رسم کرده‌اند خود خطای دیگریست و باید آن اسناد را نیز بمحاکم ارجاع نمود.

در پایان سخن این نکته را تکرار می‌کنم که **در قضاوت و رسیدگی بدعوی چنانکه عدالت**

شرط مهم است سرعت کار شرط مهم دیگریست. زیرا اولاً چنانکه گفته‌ایم متظلم یا بعبارت پارسی ستمدیده دلش پرآتش و ناآرام است که باید هرچه زودتر آبی بآتش دل او ریخته او را آرام ساخت. ثانیاً تأخیر و طول مدت به هر حال متضمن خسارت برای اوست. ثالثاً یک رشته کارهایی هست که اگر رسیدگی بآنها طول مدت پیدا کند موضوع از میان می‌رود. مثلاً اگر دو نفر در خانه‌ای شریک باشند و یکی از ایشان چیرگی و زمختی کرده بآن دیگری راحتی ندهد و این بدبخت بعدلیه رجوع نموده افراز بخواهد و از روی قانون اروپایی حداقل مدت افراز دو سال مدت بکشد آیا در این مدت بسیار ، تکلیف این بدبخت در برابر آن زمختیها چیست؟!. وآنگاه آیا در این دو سال ، خانه در نتیجه‌ی لجاجت ایشان ویرانه نخواهد بود؟!.

مثل دیگر : قناتی میانه‌ی دو نفر مشترکٌ‌فیه است و ناگهان در یک جا خرابی پیدا کرده و جلو آب گرفته شده که باید هرچه زودتر خرجی گزاشت و آن مختصر خرابی را تعمیر نمود. ولی شریکی بلجاجت یا بسفاهت از شرکت در خرج امتناع دارد. بحکم قانون مدنی در چنین موقعی باید بصلحیه تظلم کرد که یکی از سه کار را حکم کند : یکی آنکه شریک ممتنع را ملزم بتأدیه‌ی مخارج سازد. دیگری آنکه او را مجبور باجاره دادن سهم خود نماید. سومی آنکه او را ملزم بفروختن سهم خویش یا خریدن سهم طرف گرداند. ولی از کجا معلوم که امین صلح قانون اروپایی قوه‌ی فهم این حکم قانون مدنی را داشته باشد و بیچاره طرف را با سخنهای پوچ و تحکم‌آمیز از جان خود سیر و از تظلم کردن پشیمان نسازد؟!. وآنگاه حداقل مدت این دعوی دو سال است و شاید تا پنج و شش سال هم بکشد آیا در این مدت تکلیف خرابی قنات که پاک ویرانه و بایر می‌گردد چه خواهد شد؟!.

من هرچه می‌اندیشم که مقصود قانونگزاران اروپا از این قانون چه بوده نمی‌فهمم. **اگر قانون برای جلوگیری از ظلم و تقلب کسان است از این قانون ایشان چنان کاری ساخته نیست. در جایی که کسی خواهد توانست طرف را پنج سال و شش سال و ده سال و پانزده سال و تا هر اندازه که بخواهد در عدلیه معطل سازد دیگر چه ترسی از کسی دارد و چرا تقلب و**

تعدی نکند؟!. امروز هر کسی که ازو تظلم می‌شود و نزد وکیلی می‌رود که او را بـرای دفـاع وکالـت دهد شاید نخستین سئوال او از وکیل اینست که : «چند سال می‌توانیم مدعی را بدوانیم؟!.» بویژه با بودن قانون حکمیت که از اختراعات قانونگزاران ایران است و خود یکی از بهترین وسیله‌ها برای پـوچ گردانیدن هر دعوایی می‌باشد.

آنچه دانسته شد این قانون را برای مقصد خاصی گزارده‌اند ولـی او راههـایی پـیش پـای وکـلاء می‌گزارد که می‌توان یک محاکمه را تا صد سال هم معطل و بلاتکلیف گزاشت. چنانکه بعضی وکـلاء آن راهها را یاد گرفته‌اند و بکار می‌برند و برای اینکه دیگران هم یاد نگیرند من از اشاره بآنها در اینجا خودداری می‌نمایم.

گفتار دوم

پاره‌ای وقایع عدلیه

از روزی که این عدلیه‌ی اروپایی در ایران برپا گردیده خدا می‌داند که چه خاندانهایی را برافکنده و چه مردانی را از پا انداخته است. من نمی‌خواهم شمارشی در اینجا از ضررهای آن داده باشم ولی چون کتاب را برای آگاهی اعلیحضرت شاهنشاه ایران می‌نگارم یک رشته وقایعی را با نام و نشان در اینجا یاد می‌کنم تا اعلیحضرت ایشان بدانند که عدلیه‌ای که دولت سالانه بودجه‌ی سنگین آن را می‌پردازد چه نتیجه‌هایی از آن بدست مردم می‌آید :

۱ـ در سال ۱۳۰۴ که از خوزستان بازگشته در تهران عضو وزارت عدلیه بودم شخصی بنام «طبیبی» شکایتی باین عنوان کرده بود که محاکمه‌ی مهمی در عدلیه دارد که باآنکه تجارتی است و باید هرچه سریعتر پیش رود گذشته از معطلی‌ها که در مرحله‌ی بدایت روی داده اکنون محکمه‌ی استیناف چهار سال است قضیه را معطل کرده و پس از هفتاد جلسه محاکمه تازه حکم نداده و قضیه را ارجاع به شرع کرده است.

این شکایت بسیار غریب می‌نمود. بخصوص موضوع هفتاد جلسه و حکم ندادن. وزارت عدلیه تحقیق قضیه را از من خواست و من دوسیه را از دفتر استیناف گرفته دقت نمودم. موضوع این بود که طبیبی با حاجی‌میرزا علی نامی شرکت داشته‌اند. حاجی‌میرزا علی در غیاب طبیبی سرمایه را ضبط کرده و به طبیبی دخالت نداده. قضیه به تظلم کشیده و از بدایت به استیناف رسیده برخلاف گفته‌ی شاکی شماره‌ی جلسه‌هایی که در استیناف داده بودند بهفتاد نمی‌رسید. ولی از شصت گذشته

بود. با اینحال پس از سه یا چهار سال مدت ، قضات استیناف قضیه را از سر خود باز نموده و بمحضر شرع ارجاع کرده بودند.

این قضیه گذشت و در سال ۱۳۰۹ که ریاست محاکم تهران را داشتم و چند هفته هم اختیار اجرا با من بود ناگهان روزی همان طبیبی را دیدم که بشکایت از اجرا نزد من آمده بود. دوسیه را خواسته و خواندم. معلوم شد پس از آن شکایت بوزارت عدلیه که اثری بر آن بار نشده بیچاره از سوزش دل شکایت دیگری نوشته و بکفیل عدلیه نسبت رشوه گرفتن داده و مدتی گرفتاری این نسبت را داشته است. سپس به هر نحوی بوده کارش در استیناف خاتمه یافته ولی چون حکم باجرا آمده هر ملکی یا خانه‌ای را که توقیف کرده‌اند برادر حاجی‌میرزا علی شخص ثالث شده و مدتها نیز گرفتار این محاکمه‌ها بوده است که چندین دوسیه‌ی کلفت دیگری هم درست گردیده. بااینهمه پس از ده سال و بیشتر هنوز اثری بر تظلم او بار نشده و جز یک رشته مخارجِ وکیل و عدلیه و مأمور اجرا و یک رشته غصه‌های دلگداز نتیجه‌ای بدست بیچاره نیامده بود. این شگفت که چون از متصدی اجرا درباره‌ی کار او توضیح خواستم نوشته بود : «قضیه اشکال قانونی دارد و قابل اجرا نیست». من دستورهایی برای رفع اشکال قانونی متصدی اجرا دادم ولی چون اکنون هم طبیبی را در عدلیه می‌بینم احتمال می‌دهم که هنوز آن اشکال قانونی رفع نشده باشد.

۲ـ علیزاده و آقا میر رشتی دو تاجری هستند که در تهران تجارت می‌کرده‌اند. آقا میر بیست هزار تومان سرمایه‌ی نقدی داشته و سرمایه‌ی علیزاده بیشتر از این میزان بوده و هر دو خانه و املاک در تهران و رشت داشته‌اند. در سال ۱۳۰۶ این دو تاجر دعوی بر شرکت *پرس آذ نفت* در عدلیه کرده‌اند بعنوان اینکه نفت از شرکت خریده‌اند و شرکت مقداری از آن را تحویل داده باقی را تحویل نمی‌دهد. قیمت مدعی‌به پانزده یا شانزده‌هزار تومان است. پس از چندین جلسه محاکمه چون در یکی از مدارک دعوی کلمه‌ی «تتمه» قید بوده وکیل شرکت بآن کلمه[1] نسبتِ الحاق داده و قضیه را

۱ـ در چاپ دوم به اشتباه «محاکمه» چاپ شده بود. ـ و

مبدل به دعوی جزایی ساخته. دوسیه را نزد مستنطق فرستاده‌اند و او دو تاجر و شاگرد حجره و کسان ایشان را باستنطاق کشیده و مدتها تعقیب قضیه را می‌کرده تا قرار مجرمیت داده و دوسیه را بمحکمه‌ی جنایی فرستاده. محکمه‌ی جنایی نیز مدتها تعقیب امر را می‌کرده تا حکم حبس دو تاجر را داده. از این حکم تمیز خواسته شده و تمیز آن را فسخ کرده و رسیدگی را بمحکمه‌ی جنایی اصفهان حواله کرده. در اصفهان پس از مدتها جریان که دو تاجر پنج دفعه مسافرت بآنجا نموده‌اند نتیجه تبرئه‌ی ایشان شده و تمیز این حکم را ابرام کرده.

این قضیه از سال ۱۳۰۶ تا نیمه‌های ۱۳۱۱ مدت کشیده. در این مدت آنچه صدمه است به دو تاجر رسیده. سرمایه‌ی خود را که شاید بیش از پنجاه‌هزار تومان بوده است از دست داده و خانه و املاک خود را در قبال مبلغهای کمی فروخته یا رهن گزارده‌اند و کارشان بآنجا رسیده که با سختی بسیار روز بگزارند. گذشته از آنکه در این مدت از کسب و تجارت بازمانده‌اند شاید بیش از هفت یا هشت هزار تومان هم خرج محاکمه کرده‌اند. معلوم است که همین اندازه خرج را بلکه بیشتر شرکت پرس آذ نفت کرده. این یکی از شگفت‌کاریهای قانون اروپایی است که برای شناختن درستی یا ساختگی یک کلمه‌ی «تتمه» شش سال مدت و ده پانزده‌هزار تومان مخارج حاجت افتاده.

این شگفت‌تر که پس از عودت دوسیه بمحکمه‌ی حقوقی این محکمه از روی دستور قانون اروپایی لازم دانسته که خود او دوباره درباره‌ی آن کلمه رسیدگی دیگری بنماید و محاکمه مدتها معطل این رسیدگی بوده. پس از آن هم که محکمه رأی بر حقیقت دعوی داده چون در موقع اعلام رأی طرف حضور نداشته بدستور قانون اروپایی آن را غیابی حساب کرده و چون طرف عرضحال اعتراض داده دوباره رسیدگی آغاز شده.

خلاصه آنکه اکنون اصل دعوی در مرحله‌ی استینافی است. از آنسوی پس از ختم دعوی جزایی ، دو تاجر بعنوان مطالبه‌ی خسارت آن محاکمه یکی بمبلغ سی‌هزار و دیگری بمبلغ چهل‌هزار تومان اقامه‌ی دعوی کرده‌اند. شرکت در مقابل این دعوی می‌گوید این ضرر را ما نزده‌ایم قانون زده.

اگر حقیقت را جسته باشیم این ایراد بجاست ولی از آنسوی قانون هم ضرر را بگردن شرکت می‌اندازد. به هر حال محکمه در یک قسمت این دعوی مدعیان را ذیحق دانسته و در قسمت دیگر ایشان را محکوم کرده. هر دو طرف استیناف خواسته‌اند که اکنون شش دوسیه در استیناف میانه‌ی دو تاجر و شرکت پرس آذ نفت مطرح می‌باشد. اگر قانون اینست که هست خدا می‌داند که تا چند سال دیگر دو طرف گرفتار یکدیگر خواهند بود.

۳ـ دو کاسب اَهَری سالهاست در باکو زحمت کشیده و ۲۶۰۰ تومان سرمایه اندوخته بوده‌اند. هنگامی که می‌خواهند بخانه‌ی خود برگردند چون نمی‌توانستند پول همراه بیاورند آن وجه را بتاجری که در باکو و تهران حجره داشته امانت سپرده قبض می‌گیرند که در تهران دریافت دارند. پس از آمدن به اَهَر چون همه‌ی سرمایه و مایه‌ی امیدشان آن وجه بوده ناچار سفر به تهران می‌کنند که آن را دریافت نمایند. پس از رسیدن به تهران که تاجر نیز آمده بوده می‌شنوند تاجر با کسان دیگر هم آن معامله را کرده و چون به تهران رسیده بدستیاری یکی از وکلای معروف عدلیه حکم افلاس از محکمه‌ی تجارت گرفته و باستناد آن حکم بکسی نیم شاهی نمی‌دهد. بیچاره دو کاسب سخت نومید گردیده چون از تاجر متقلب هم جز جواب رد نمی‌شنیده‌اند یکی از ایشان قصد تریاک خوردن و خودکشی می‌کند. چرا نکند؟! پس از سالها غربت‌کشی مایه‌ی امیدش این وجه بوده که بوسیله‌ی آن کسبی در اَهَر راه انداخته پهلوی زن و فرزند خود زندگی نماید و کنون آن مایه‌ی امیدش را از دست رفته می‌بیند و چاره هم ندارد.

خواهید گفت : چرا چاره ندارد؟!. پس عدلیه باین بزرگی که دولت سالانه صدها هزار تومان بودجه‌ی آن [را] می‌پردازد برای چه کاریست؟! پس این صلحیه‌ها ، بدایتها ، استینافها ، تمیزها ، اداره‌ی تفتیش ، محکمه‌ی انتظامی ، دایره‌ی اجرا برای چه روزیست؟!.

می‌گویم همه‌ی اینها در زمینه‌ی رفع حاجت مردم در حکم هیچ است. اگر باور ندارید باقی داستان آن دو مرد کاسب را گوش کنید : کسانی از آذربایجانیان از قضیه‌ی قصد خودکشی آن مرد

مطلع می‌شوند. به هر نحوی است ازو جلوگیری کرده و هر دو را روانه‌ی اَهَر می‌نمایند. وکیلی هم قبول می‌کند که مجانی وکالت ایشان را پذیرفته در عدلیه تظلم نماید. عرضحال داده می‌شود. تاجر متقلب دوباره بآن وکیل معروف مراجعه نموده یکی از شاگردان او را وکیل این دعوی قرار می‌دهد. چنانکه رسم است و قانون اروپایی به هر کسی یاد داده تکذیب مهر و امضا می‌شود. پس از رسیدگیهای مفصل بدواً حکم غیابی ، سپس حکم حضوری صادر می‌گردد. سپس نوبت استیناف می‌رسد. در آنجا هم تاجر محکوم می‌شود. این حکم از تمیز هم ابرام می‌یابد. پس از آن دوره‌ی عرضحال افلاس پیش می‌آید. آن هم بخاتمه می‌رسد. اکنون نوبت اجراست : ورقه‌ی اجرائیه صادر می‌شود. مدتها محل تاجر متقلب را پیدا نمی‌کردند! پیدا کرده ابلاغ می‌نمایند. ده روزْ گذشته ، باید تقاضای توقیف مال یا شخص او را کرد. او که مال ندارد. آن حجره‌ی بلورفروشی در تیمچه‌ی[1] حاجب‌الدوله مال خواهرزاده‌ی اوست که محض ترحم ، دایی خود را بشاگردی پذیرفته است.

پس باید توقیف شخص او را تقاضا کرد. این تقاضا می‌شود. تاجر متقلب استشهادی با چهار مهر تهیه می‌کند بعنوان اینکه هرگاه او را توقیف کنند زن و فرزندان او بی‌کفیل خرج خواهند[2] ماند. امین اجرا که رتبه‌ی قضایی هم دارد و خودش می‌تواند تشخیص حق و باطل بکند این استشهاد را کافی دانسته از توقیف تاجر متقلب خودداری می‌کند. زحمت پنجساله‌ی دو کاسب بدبخت با یک اراده‌ی مغرضانه هدر می‌رود.

چه باید کرد؟ می‌گویند تاجر متقلب در اردبیل خانه‌ی معتبر و املاک زیاد دارد که باسم مادر و خواهران خود ثبت داده. چاره‌ی دیگر نیست توقیف آنها را بخواهیم. می‌خواهند. ولی باید از اجرای اینجا مراسله‌ای باجرای عدلیه اردبیل بنویسد. این مراسله نوشته می‌شود. سه ماه می‌گذرد و جواب نمی‌رسد. تأکید می‌شود :

۱ـ اصل : تمچه ـ و

۲ـ اصل : خواهد ـ و

«چون تقاضای محکومٌ‌لهما مطابق دستور قانونی نیست این اداره از اقدام معذور است». چه باید کرد که این تقاضا مطابق دستور قانونی باشد؟!. «باید نماینده‌ای در اینجا داشته باشند که ملک را که توقیفش تقاضا شده نشان بدهد». نماینده معرفی می‌شود و شش‌ماه است هنوز جوابی یا نتیجه‌ای معلوم نشده. ولی شما خانه را توقیف شده بگیرید تازه چه خواهد بود جز اینکه شخص ثالثی پیدا شود و سالها نیز محاکمه‌ی آن جریان پیدا کند؟!.

۴ـ این داستان را مردی از بهبهانیان که در تهران سکنا دارد نقل نموده که گذشته از آنکه گوینده مرد راستگویی است ، چون نظایر آن در عدلیه فراوان است ، در اینجا می‌نگارم اگرچه خود من دوسیه‌ی آن را ندیده‌ام :

سیدی در بهبهان مالک دیهی[۱] بوده که از عایدی آن معاش می‌کرده. یکی از خانان بختیاری بدستاویز آنکه فرمانی از دولت بنام آن دیه دارد دست سید را از آن ملک کوتاه کرده و خویشتن تملک می‌کند. سید مدتها بوزارتخانه‌ها عریضه می‌نوشته و چنانکه مرسوم است جواب می‌شنیده که بمحکمه‌ی صالحه رجوع کنید. اینست که ناگزیر شده وکیلی در شیراز گرفته و عرضحال بعدلیه‌ی آنجا می‌دهد. کسانی که گرفتار شده‌اند خوب می‌دانند که در چنین موقعی که باید احضاریه را از شهری بشهر دیگری بفرستند چه اشکالها پیش می‌آید و چگونه دفتر عدلیه‌ی آن شهر دیگر هیچ گونه اعتنا بمراسلات و تأکیدات نکرده ماهها یک احضاریه را بلاتکلیف می‌گزارد. بخصوص اگر طرف دعوی دارای شکوه و عنوانی باشد.

به هر حال قریب دو سال صرف احضاریه و مبادله‌ی لوایح شده نوبت جلسه و رسیدگی می‌رسد.

در این موقع وزیر مالیه قانون ۱۳ آبان ۱۳۰۹ را راجع بدعاوی دولت و افراد بتصویب مجلس رسانیده بود. چنانکه عادت قضات است که تا می‌توانند کار را از سر بازمی‌کنند و با اندک‌بهانه قرار عدم صلاحیت یا ارجاع بخبره می‌دهند قاضی شیراز هم بدستاویز قانون مزبور بعنوان اینکه بنای دفاعِ

۱ـ dih : دِه. ده سبک شده‌ی این واژه است. ـ و

طرف ، داشتنِ فرمان از دولت می‌باشد که دعوی ارتباط بدولت دارد و مرجع دعوی دیوان محاکمات وزارت مالیه در تهران است بیدرنگ قرار عدم صلاحیت صادر می‌نماید.

وکیل سید می‌گفته : باید از قرار استیناف خواست و پس از استیناف تمیز تقاضا کرد. سید از سادگی که دورهای دیرین را در یاد داشته پیشنهاد وکیل را نپذیرفته می‌گوید : چه بهتر که به تهران بروم و در آنجا تظلم نمایم. و چون به تهران می‌رسد وکیلی گرفته در دیوان محاکمات تظلم می‌نماید و یک سال کمابیش مدت کشیده رأی محکمه به ناحقی او و بطلان دعوی صادر می‌شود. جهت قضیه آنکه دلیلْ سند مالکیت و تصرف سابق بوده که بایستی از محل تحقیق شود و این کار در تهران ممکن نبوده.

بیچاره سید دستش از همه‌جا کوتاه شده به بهبهانیان که در تهران اقامت دارند توسل می‌نماید و آنان چاره نمی‌یابند جز آنکه از حکم دیوان محاکمات تجدید نظر خواسته شود. بیچاره دوباره خرجی کرده تجدید نظر خواسته و خوشبختانه در این محکمه آن حکم لغو می‌شود ، باین عنوان که هیئت تجدید نظر دیوان محاکمات را صالح برسیدگی این دعوی ندانسته حکم او را لغو و عدم صلاحیت محکمه‌ی مالیه را اعلام می‌دارند.

آن دوست بهبهانی که این داستان را بمن نقل کرد می‌گفت : پس از چهار سال زحمت و پس از آنهمه مخارج تازه قضیه بحالت اول بازگشته در حالی که بیچاره سید پاک از هستی افتاده و برای خرج شام و ناهار خود نیز محتاج مساعدت می‌باشد و چون ماندن او در تهران مایه‌ی ننگ ماست می‌خواهیم چند نفری وجهی تهیه کرده باو بدهیم که به بهبهان رفته اگر توانست دوباره وجهی آماده کند و مجدداً تظلم نماید.

من گفتم : افسوس که هنوز قضیه بحالت اول برنگشته. زیرا قرار عدم صلاحیت که از دو محکمه صدور یافته باید تکلیف آن در تمیز یا در استیناف معین شود و این کار کمتر از یک سال نخواهد کشید. شاید دو یا سه سال هم بکشد.

بیچاره از این سخن متحیر شده پرسید : پس چه بکنیم؟!. سید استطاعت توقف در تهران ندارد. اگر برود هم کارش بی‌نتیجه می‌شود. گفتم : بازگشتن از نیمه راهِ زیان خود سود است. به هر حال کار او بی‌نتیجه است. صدها امثال او معنی عدلیه و عاقبت تظلم را ندانسته خود را گرفتار ساخته‌اند و پس از سالهای متمادی جز از بدبختی و فلاکت به نتیجه‌ی دیگری نرسیده‌اند. گیرم که محکمه‌ی صالحه معین شد و بار دیگر عرضحال داد چنین محاکمه‌ای در کمتر از ده سال بپایان نمی‌رسد. مالکیت یک دیهی نیز به دو سال تلف کردن عمر نمی‌ارزد. چه بهتر که سید همین صدمات را ندیده بینگارد و از راهی که آمده به موطن خود بازگردد و دیگر درپی تظلم و تعقیب نباشد.

۵ـ این قضیه که می‌خواهم بنویسم شبیه آن داستان سید بهبهانی است با این فرق که من آن را از دیگری شنیده بودم و این را خودم آگاهی دارم : محمودآباد دیهی در ولایت اصفهان و ملک مخدره‌ای از خاندانهای بختیار است.

در چهار پنج سال پیش در موقع ثبت آن دیه میانه‌ی رعایا و مالکه در باب پاره‌ای قطعات اختلاف پیدا شده رعایا به ثبت مالکه اعتراض می‌کنند که بموجب قانون باید بمحکمه‌ی صالحه عرضحال بدهند. یکی از وکلای عدلیه را وکیل گرفته در عدلیه تظلم می‌کند و پس از احضار و مبادله‌ی لوایح چون وکیل مالکه در ضمن دفاع گفته بوده که موکله‌ی او دیه را از دولت دریافت داشته بی‌آنکه قطعات مورد دعوی مستثنا باشد محکمه این جمله را مستند گرفته بدستاویز اینکه دعوی ارتباط بدولت دارد قرار عدم صلاحیت می‌دهد. نمی‌دانم از این قرار استیناف می‌خواهند یا نه.

به هر حال در اینجا نیز دامنه‌ی کار بدیوان محاکمات تهران می‌کشد. چیزی که هست در اینجا خود دیوان محاکمات قرار عدم صلاحیت می‌دهد. وکیل رعایا عرضحال به تمیز داده حل اختلاف را می‌خواهد. تمیز پس از یک سال معطل کردن عرضحال او را رد می‌کند. دوباره عرضحال باستیناف داده می‌شود که در آنجا در محکمه‌ی مختلط حل اختلاف بشود. ولی اکنون قریب نه ماه است که مکرر تعیین جلسه شده و در هر دفعه چون کسانی که باید از مالیه و اداره‌ی حکومتی برای شرکت

در آن امر به محکمه بیایند نیامده‌اند هنوز جلسه تشکیل نیافته است.

نمی‌دانم آیا خوانندگان اهمیت امر را درک می‌کنند یا نه؟!. آیا زشتی کار را چندان که هست درمی‌یابند یا نه؟!. ستمدیده‌ی بدبختی که زورمند ستمکاری بر سرش کوفته سرمایه‌ی زندگانی خودش و خاندانش را از دستش ربوده چنین بیچاره‌ای برای اینکه بشناسد که در کجا باید تظلم کرد پنج سال و شش سال دوندگی لازم دارد که با دل پر آتش و سوزان صدها ناروائیها نیز از این و آن ببیند و اثاث خانه را فروخته صرف وکیل و پول تمبر کند تا بداند که آیا در کجا بتظلم او رسیدگی خواهد شد.

دریغا صد دریغا ! فسوسا صد فسوسا ! دریغا که خرد و دانش تا این اندازه از جهان گم شده ! فسوسا که چنین بیخردیها نام قانون گرفته !.

یک قانون چرا مرجع رسیدگی هر شکایتی را روشن و آشکار معین نکند تا چنین دشواریها روی ندهد؟!. یا در صورتی که اشتباه روی داد و کسی به محکمه‌ی بیگانه‌ای عرضحال داد چرا دستور قانون این نباشد که در همان هنگام عرضحال را باور کرده به محکمه‌ی صالحه راه نمایند که نه معطلی در کار باشد نه مخارج بیهوده؟!.

اینکه من این موضوع صلاحیت را یکی از عیبهای قانون اروپایی نشمرده و در گفتار یکم یاد نکردم از این جهت است که نمی‌دانم آیا این موضوع در قوانین خود اروپا چه حالی را دارد و احتمال می‌دهم که در آنها باین زشتی نباشد.

به هر حال مایه‌ی کار از اروپاست و این نازک‌کاریها از مغز قانونگزاران اروپا می‌تراود. این نشانه‌ی درماندگیست که کسانی چنین چیزهایی را بآرزو و امید از بیگانگان بگیرند و نام آن را قانون گزارند. اگر قانون برای تأمین عدل و ایمنی است بگویید که از این قانونهای پیچاپیچ چه نفعی بحال عدل و ایمنی امید توان داشت؟. **در جایی که دادخواه ستمدیده در شش سال هنوز نتوانسته مرجع دادرسی خود را بشناسد ستمگر چرا ستم نکند و آیا از چه بترسد؟!.**

۶ـ در هشت و نه سال پیش که زمینهای بیرون تهران ترقی کرده بود میرآبی یک قطعه زمینی در یک فرسخی شهر از کسی خریده و قباله‌ی آن را مستمسک کرده بر زمینهای نزدیک شهر دست انداخته باین و آن می‌فروشد. مدتها مشغول این کار بوده تا صاحبان زمینها خبر می‌یابند و گروهی از زن و مرد و صغیر و کبیر املاک خود را یغما شده می‌بینند و دسته‌بندی کرده به تأمینات شکایت می‌نمایند.

مفتش تأمینات میرآب را جلب کرده بتحقیق می‌پردازد. میرآب دعوی خرید زمین می‌کند و قباله‌ی خود را نشان می‌دهد. مفتش فروشنده را خواسته استنطاق می‌کند. او آشکار می‌گوید که زمینی که بمیرآب فروخته در یک فرسخی است و هنوز میرآب آن را تصرف نکرده و با این زمینها که او بمردم فروخته هیچ گونه ارتباط ندارد.

مفتش قباله‌های صاحبان دعوی را نیز خواسته همه‌ی آنها را بمحل برده تطبیق می‌کند. قباله‌ی میرآب را نیز تطبیق می‌نماید. از صاحبان زمینهای دیگر در آن نزدیکی نیز پرسشها می‌کند. نقشه‌هایی که برای آن زمینها در سی سال پیش بامر دولت کشیده شده بود نیز بدست آورده دقت می‌نماید. کوتاه‌سخن : آنچه تحقیق کردنی است کرده دوسیه‌ی بزرگی درست می‌کند و آن را به پارکه[1] نزد مدعی‌العموم می‌فرستد.

در پارکه نیز مستنطق میرآب و صاحبان زمینها و همه‌ی دیگران را یکایک خواسته تحقیق می‌نماید. خود او نیز بمحل رفته تحقیق قضیه را می‌کند و پس از چند ماه زحمت به نتیجه رسیده قرار مجرمیت صادر می‌نماید.

دوسیه در محکمه‌ی جزا دنبال شده ، یک دور نیز قاضی جزا تحقیق کرده او نیز بمحل می‌رود و از همگی همسایگان تحقیق می‌کند و پس از مدت درازی حکم بمجرمیت میرآب صادر می‌کند. از این حکم استیناف خواسته می‌شود. یک سال دیگر در استیناف محاکمه طول می‌کشد و سرانجام

۱ـ امروز دادسرا گفته می‌شود. ـ و

قضات استیناف بدستاویز ماده‌ی (۱۷) از قانون جزا همه‌ی زحمتهای تأمینات و مستنطق و قاضی جزا و بیچارگان صاحبان املاک را هدر کرده حکم را نقض و قرار می‌دهند که باید اول در باب مالکیت در محکمه‌ی حقوق محاکمه شده سپس رسیدگی جزایی شود.

یک دسته از صاحبان املاک که زن و بچه یا اشخاصی بیدست و پای بودند یکجا نومید گردیده چشم از زمینهای خود پوشیده کنار می‌روند و پس از پنجسال زحمت و دوندگی با دل شکسته و چشم اشکبار عدلیه را وداع می‌گویند. چند نفر دیگر وکیل گرفته اقامه‌ی دعوی حقوقی می‌نمایند و چون میرآب هر قطعه را بچند نفر فروخته که باید از دست آن کسان تظلم نمود هر صاحب ملکی ناگزیر می‌شود که از هفت یا هشت نفر تظلم نماید و هر یکی از ایشان که بمحکمه می‌آید دعوی تصرف می‌کند که باید خلاف آن تصرف را اثبات نمود. این شگفت‌تر که بموجب قانون اروپایی آنهمه تحقیقاتی که مفتش تأمینات و مستنطق و قاضی جزا کرده‌اند و سه دوسیه‌ی بزرگ درست شده در این موقع همه هیچ است که باید در دفتر راکد بخوابد و صاحبان املاک در مقابل دعوی تصرف مدعی‌علیهم یک رشته دلایل دیگر تهیه نمایند. و چون قضات تا می‌توانند دعوی را از سر خود بازمی‌کنند پیداست که در چنین دعاوی اثبات تصرف چه اندازه زحمت و مخارج دارد چنانچه همین دعاوی سه سال است در محاکم جریان دارد و هنوز بجایی نرسیده و چه‌بسا که این چند نفر نیز بستوه آمده دست از حقوق خود برداشته فرار کنند و میرآب از دولتِ خرابی قانون ، مقصود خود را پیش برده آسوده بخوردن پولهای زمینها بپردازد.

اینهاست چند نمونه از کارهای عدلیه. کسانی اگر تصور نمایند که در این حکایتها مبالغه بکار رفته یا چیزی برخلاف حقیقت نگاشته شده بر چنین کسان چه بهتر که از گرفتاران عدلیه و از کسانی که محاکمه در محاکم دارند پرسشهایی بکنند.

من نمی‌گویم همه‌ی کارها اینحال را دارد. می‌گویم پنجاه درصد کارها بدین نحو است. از پنجاه دیگر هم اگر دعاوی بشکل بهتر و آسانتری جریان دارد ، دعاوی‌ای هم هست که بشکل بسیار بدتر از

آنچه که من بازنمودم جریان پیدا می‌کند. این سخن بیگفتگوست که این نحو عدلیه که ما از اروپا گرفته‌ایم بدرد قضاوت و رفع حاجت مردم نمی‌خورد و خود سنگ آسیابی را می‌ماند که با همه‌ی سنگینی فراوان ارزش بسیار اندک دارد.

این شگفت‌تر که چون در چاپ کتاب باینجا رسیده‌ایم در فرانسه که میهن این قانون اروپایی است شکایت از خرابی عدلیه و مالیه بآسمان رسیده و در آژانسهای[1] امروزی از زبان دالادیه رئیس‌الوزراء گفته می‌شود که باید از این ماشینهای پیچاپیچ بیهوده دست برداشته ترتیب ساده‌ی دیگری در نظر گرفت.[2]

من این پیش‌بینی را کرده بودم و چنانکه اروپاییان را می‌شناسم که همیشه یا اینسر را می‌گیرند یا آنسر را و هرگز بخردمندی و میانه‌روی پایبند نیستند از اینجا شک دارم که آیا قانونهایی که این بار بگزارند چیز سودمند خواهد بود یا نه!.

به هر حال این نکته را همیشه باید در نظر گرفت که غربیان در زمینه‌ی قانونگزاری سخت درمانده‌اند. و اینک من قانونی برای چگونگی محاکم و چگونگی محاکمه می‌نویسم و یقین دارم که اگر در ایران بکار بسته شود پس از دیری دیگران نیز پیروی خواهند کرد و جهان از شر قانونهای پیچاپیچ بیخردانه آسوده خواهد گردید.

۱ـ خواست آژانسهای خبری است. ـ و

۲ـ این رسوایی را که بنام بایون شناخته شده در «خطاب به رضاشاه» یاد کرده‌ایم. ـ و

قانون دادگری

۱ـ محاکم

بند یکم ـ محاکم بر سه درجه است : محکمه‌ی درجه یک یا محکمه‌ی یکم. محکمه‌ی درجه دو یا محکمه‌ی دوم. محکمه‌ی درجه‌ی سه یا محکمه‌ی سوم.[۱]

بند دوم ـ هر شکایتی نخست در محکمه‌ی یکم رسیدگی می‌شود. حکمی که از این محکمه صادر می‌شود اگر محکومٌ‌علیه خواست می‌تواند تا پنج روز از تاریخ استماع حکم از محکمه‌ی دوم رسیدگی دوم بخواهد. و اگر چنین رسیدگی را نخواست یا پس از پنج روز خواست ، حکم اجرا می‌شود.

بند سوم ـ هر شکایتی که بمحکمه‌ی دوم رسید قاضی آن محکمه رسیدگی کرده حکم می‌دهد. اگر این حکم با حکم اول یکی است قضیه بکلی خاتمه یافته و حکم بیدرنگ اجرا می‌شود. و هرگاه دو حکم ضد یکدیگر است ، اگر محکومٌ‌علیه خواست می‌تواند تا مدت پنج روز از تاریخ استماع این حکم رسیدگی سوم بخواهد و اگر نخواست حکم دوم اجرا می‌شود.

۱ـ رسیدگی بیش از یک بار سودی دارد و زیانی. قانون اروپایی که رسیدگی را بیش از یک بار قرار داده راهی را پیش گرفته که زیان را دربر دارد ولی از سود بی‌بهره است. در یک دعوایی بدایت رأیی می‌دهد و استیناف رأی دیگری. از کجا معلوم که خطا از استیناف نباشد؟ پس جهت اینکه آن قانون در هر جا رأی استیناف را درست و رأی بدایت را خطا می‌گیرد چیست؟!. حکم عقل اینست که در چنین حالی محکمه‌ی سومی در کار باشد که میانه‌ی دو محکمه قضاوت کند. ولی قانون اروپایی چنین محکمه را روا ندیده و بجای آن تمیز را قرار داده که چون حق ورود بماهیت را ندارد قضاوت کامل میانه‌ی استیناف و بدایت نمی‌تواند و با اینحال بیش از یک محکمه‌ی سوم باعث تأخیر کار می‌باشد. بلکه چنانکه گفته‌ایم نتیجه‌ی تمیز اینست که گاهی رسیدگی به هشت و نُه مرتبه می‌رسد.

بند چهارم ـ اگر حکم محکمه‌ی دوم در پاره‌ای جهات با حکم محکمه‌ی یکم یکسان و در پاره‌ای جهات نایکسان است جهات یکسان آن اجرا می‌یابد.

جهات نایکسان بمنزله‌ی دو حکم متضاد خواهد بود. وظیفه‌ی حاکم دوم است که جهات یکسان را از جهات نایکسان جدا سازد.

بند پنجم ـ هر شکایتی که بمحکمه‌ی سوم رسید حاکم سوم رسیدگی می‌کند و هر یکی از دو حکم پیشین را که موافق حق و قانون دید با آن حکم موافقت می‌نماید و هرگاه با هیچ یک موافقت نکرد حکم جداگانه می‌دهد. همین حال است در موضوع جهات نایکسان دو حکم. اگر درباره‌ی یکسانی و نایکسانی جهات میانه‌ی قاضی دوم و شاکی اختلاف بوده و از آن موضوع هم شکایت شده در این باره هم حکم قاضی سوم مجری است.

۲ـ صلاحیت محاکم

بند ششم ـ دعاوی زمینی و کلیه‌ی اموال و اشیاء غیر منقوله در محل آن زمین و اموال و اشیاء اقامه می‌شود.

بند هفتم ـ دعاوی ناشیه از معاملات در محل وقوع معامله اقامه می‌شود.

بند هشتم ـ دعاوی ناشیه از تعهدات در محل تعهد اقامه می‌شود. مگر برای انجام تعهد محل دیگری شرط شده باشد که در این صورت دعاوی نیز در آن محل اقامه خواهد شد.

بند نهم ـ دعاوی ناشیه از جرم در محل وقوع جرم اقامه خواهد شد همچنین کلیه‌ی خسارات[۱].

بند دهم ـ در غیر مواقع فوق دعوی باید در نشیمنگاه مدعی‌علیه اقامه شود. اگر مدعی در نشیمنگاه خود اقامه‌ی دعوی کرد مدعی‌علیه مخیر است که بجواب کتبی اکتفا نماید یا خرج سفر از مدعی خواسته در محکمه حضور یابد. مدعی نیز حق دارد خرج سفر پرداخته حضور او را بخواهد.

۱ـ اصل : خسارت ـ و

بند یازدهم ـ در کلیه‌ی موارد فوق اگر ایرادی از طرف مدعی‌علیه نشد محکمه حق ایراد و امتناع ندارد.

۳ـ عرضحال

بند دوازدهم ـ تظلم بمحکمه‌ی یکم بدستیاری عرضحال می‌شود که بر روی اوراق چاپی باید نوشته شود. شاکی همه‌ی مطالب خود را با شرح و تفصیل می‌نویسد و هر دلیلی که مربوط بقضیه است ضمیمه می‌سازد چنانکه حاجت بدلیل دیگری نباشد. همه‌ی اوراق باید در دو نسخه (یا بیشتر باندازه‌ی شماره‌ی مدعی‌علیه) باشد.

بند سیزدهم ـ دفتردار محکمه عرضحال را پذیرفته با حضور شاکی یا وکیل که عرضحال را می‌دهد اوراق را رسیدگی می‌نماید که اگر نواقصی دارد در ذیل عرضحال قید کرده و آن را بشاکی عودت می‌دهد و تا رفع نواقص نشده عرضحال را نمی‌پذیرد.

بند چهاردهم ـ دفتر عرضحالی را که می‌پذیرد همان روز اوراق دوم را تسلیم مأمور محکمه می‌سازد. مأمور مکلف است که تا ۲۴ ساعت ابلاغ آن را بدفتردار اعلام نماید.

بند پانزدهم ـ اگر مأمور بر محل مدعی‌علیهی رفت و مدعی‌علیه را در خانه نیافت اوراق را بعیال یا بدیگری از خویشان درجه‌ی اول او سپرده رسید می‌گیرد. اگر کسی از اینان نبود یا بود اوراق را نپذیرفت ، مأمور اعلانی که قبلاً تهیه شده مشتمل بر اسم مدعی و عنوان دعوی بدر خانه الصاق و دو نفر همسایگان را شاهد گرفته بازمی‌گردد و این عمل بمنزله‌ی ابلاغ است.

بند شانزدهم ـ مدعی‌علیه در مدت ده روز جواب دعوی را بنوشتن داده هر مطلبی که مفید بحال دعوی می‌داند شرح می‌دهد. اگر دعوی را حق می‌داند منصفانه اعتراف می‌نویسد. اگر حاجت بمهلت دارد طلب مهلت می‌کند. نیز هر مدرکی که دارد در دو نسخه ضمیمه‌ی جواب می‌کند.

بند هفدهم ـ پس از رسیدن جواب مدعی‌علیه دفتردار آن را بمدعی ابلاغ و تعیین وقت نموده بطرفین اعلام می‌دارد.

بند هجدهم ـ برای درخواست رسیدگی دوم درخواست‌کننده شکایت خود را در لایحه‌ای شرح داده و آن را در دو نسخه بدفتردار محکمه می‌سپارد. دفتردار دقت می‌نماید اگر پنج روز مهلت خاتمه نیافته آن را پذیرفته نسخه‌ی دوم را به مأمور می‌سپارد که بدستور بند پانزدهم بطرف ابلاغ نماید و نسخه‌ی اول را با دوسیه در همان روز به محکمه‌ی بالاتر می‌فرستد.

بند نوزدهم ـ درخواست‌کننده‌ی رسیدگی دوم نمی‌تواند در این مرحله نحوه‌ی دعوی یا دفاع را تغییر بدهد و بهیچ‌وجه گفتگوی رنگارنگ ازو پذیرفته نمی‌شود. ولی اگر اسناد نوینی برای تأکید و تأیید مطالب سابق خود ابراز نماید این اسناد پذیرفته می‌شود.

بند بیستم ـ در چنین موقعی چون لایحه بطرف ابلاغ می‌شود اگر شاکی اسناد نوینی ابراز کرده او باید در مدت ده روز جواب بنوشتن بدهد. او نیز می‌تواند اسناد نوینی ابراز کند و اگر نه حاجت بنوشتن جواب نخواهد بود.

بند بیست‌ویکم ـ در مورد دو بند فوق همینکه دوسیه بمحکمه‌ی بالاتر رسید اگر طرف جواب خواهد داد منتظر آن جواب باید بود وگرنه جلسه‌ی رسیدگی تعیین و به دو طرف اعلام می‌شود.

بند بیست‌ودوم ـ در مورد رسیدگی سوم ترتیب درخواست همانست که در مورد رسیدگی دوم. ولی در این مرحله سند نوین از کسی پذیرفته نمی‌شود. تعیین جلسه نیز باختیار قاضی است که اگر حاجت به پرسش و تحقیق بیش از آنچه در دوسیه است ندید بیدرنگ حکم می‌دهد.

۴ـ رسیدگی

بند بیست‌وسوم ـ در روز جلسه هر دو از مدعی و مدعی‌علیه حضور می‌یابند و هر کدام

می‌تواند وکیل همراه خود بیاورد. تنها وکیل بی‌آمدن موکل پذیرفته نمی‌شود.

بند بیست‌وچهارم ـ اگر یکی از دو طرف حضور نیافت : اگر مدعی حضور نیافته محکمه دعوی او را ابطال می‌کند که دیگر آن دعوی ازو پذیرفته نمی‌شود و هرچه زیان مدعی‌علیه است در همان جلسه تعیین و حکم اجرا می‌دهد. اگر مدعی‌علیه حضور نیافته محکمه جوابهای او را که نوشته شده هیچ انگاشته از روی مفاد دعوی و اسناد دعوی حکم می‌دهد و این حکم رسیدگی دوم ندارد و بیدرنگ اجرا می‌شود.

بند بیست‌وپنجم ـ از ماده‌ی فوق مستثنا است. مدعی‌علیهی که در شهر دیگری است (بفاصله‌ی ده فرسخ از محل محکمه) و مدعی با پرداخت خرج سفر حضور او را در محاکمه نخواسته که در این صورت بجواب نوشتن از مدعی‌علیه اکتفا می‌شود.

بند بیست‌وششم ـ اگر مدعی‌علیهی بعذر بیماری یا گرفتاری دیگری یا بجهت تهیه‌ی مدارک دفاع ، مهلت از محکمه خواسته و محکمه عذر او را پذیرفتی می‌بیند ، باندازه‌ی کافی مهلت داده جلسه را بموعد دیگر می‌اندازد یا در مورد بیماری نیابت وکیل را ازو می‌پذیرد.

بند بیست‌وهفتم ـ مدعی‌علیهی که بعلت گردنکشی مطابق بند ۲۴ محکوم شده و حکم اجرا یافته هر زمان می‌تواند دعوی بر محکومٌ‌له اقامه کرده رسیدگی بخواهد و قاضی اگر دعوی را درخورِ پذیرفتن دید حکم پیش را لغو کرده اجرا را برمی‌گرداند.

بند بیست‌وهشتم ـ حاکم باید پیش از جلسه دوسیه را خوانده راپرتی تهیه نماید و پرسشهایی که لازم است در ذیل راپورت قید کند و چون جلسه آغاز می‌شود راپورت را خوانده از هر یک از دو طرف بپرسد آیا پرسش دیگری را مؤثر می‌داند یا نه و سپس پرسش آغاز کند. جوابها را باید خود صاحبان دعوی بدهند نه وکلاء و چون پرسشها خاتمه یافت حاکم نخست بوکیل مدعی و سپس بوکیل مدعی‌علیه مجال می‌دهد که اگر ایرادی بر جریان محاکمه دارند منصفانه بگویند و اظهارات هر یکی را در دوسیه می‌نویسد.

بند بیست‌ونهم ـ در جلسه سند تازه و گفتگو جز از جواب استیضاح و بیانات وکلاء در خاتمه‌ی جلسه راجع بنحو جریان محاکمه پذیرفته نمی‌شود.

بند سی‌ام ـ حاکم باید بیطرفانه بکشف حقیقت بکوشد و از راه پرسش و کاوش در پیرامون سندها و گفتگوها بدرک واقع سعی نماید.

بند سی‌ویکم ـ مدعی و مدعی‌علیه باید پایبند راستگویی باشند و هر کدام از ایشان که نادرستی کند و در ضمن رسیدگی نادرستی او معلوم شود حاکم گذشته از حکم متن دعوی ، سزایی نیز مطابق قانون جداگانه‌ای که در این باب گزارده خواهد شد بَرو معین می‌نماید. این سزا از حیث رسیدگیهای بعدی تابع اصل دعوی خواهد بود.

بند سی‌ودوم ـ رسیدگی و پرسش چون خاتمه یافت حاکم بیدرنگ رأی را[1] نوشته و بدوسیه آورده با حضور دو طرف می‌خواند و خود او و دو طرف و وکلای ایشان ذیل آن را امضا می‌کنند. اگر رسیدگی در یک جلسه خاتمه نیافت جلسه‌ی دیگر را به نزدیکترین وقتی که ممکن است معین می‌نماید. اگر پس از انجام رسیدگی برای نوشتن رأی حاجت باندیشه و دقت باشد یک دو ساعت فاصله را اعلام می‌نماید. و اگر وقت محکمه به خاتمه رسیده نزدیکترین وقت را معین می‌کند. و هرگاه در حین اعلام رأی ، یک طرفی حضور نیافت اثری بغیبت او داده نمی‌شود و رأی باو نیز اعلام شده محسوب می‌شود.

۵ ـ دلایل

بند سی‌وسوم ـ دلایلی که می‌تواند اثبات دعوی یا دفاعی را بنماید بشرح آتی است[2] :

۱ـ اقرار

۱ـ در اصطلاح این قانون فرق چندانی میانه «رأی» و «حکم» منظور نیست.

۲ـ مقصود یاد کردن همه‌ی دلیلها نبوده آنهایی که بیشتر بکار می‌رود شمرده شده.

۲ـ شاهد

۳ـ نوشته

۴ـ دیدن محل

۵ـ عقیده‌ی آشنایان فن (خبره)

بند سی‌وچهارم ـ اگر یکی از مدعی یا مدعی‌علیه بامری اقرار کرد چه در ضمن لایحه باشد و چه در جلسه‌ی محاکمه آن اقرار بر او حجت است.

بند سی‌وپنجم ـ در هر اقراری باید تمام آن را حجت گرفت.[1]

بند سی‌وششم ـ اقرار باخذ پول از کسی اقرار بدین محسوب نیست همچنین در مانندهای آن.[2]

بند سی‌وهفتم ـ در معاملات و ایقاعات شهادت دلیل نیست مگر در معاملات ایقاعاتی که مورد آن کمتر از صد تومان قیمت داشته باشد.

بند سی‌وهشتم ـ در مواردی که شهادت دلیل محسوب است باید شهود معروف بدروغگویی و بی‌پروایی یا محکوم به جنحه و جنایت نبوده و خویشی درجه‌ی اول یا دوم با مشهودٌله نداشته باشند و بامری شهادت بدهند که خودشان دیده یا شنیده یا دریافته و یا از راه شیوع و شهرت یقین پیدا کرده‌اند. شهادت بعنوان شنیدن از دیگران یا بعنوان عقیده‌ی فنی مسموع نیست.

بند سی‌ونهم ـ شهود باید باندازه‌ای باشند که از شهادت ایشان اطمینان پیدا شود. شهادت یک نفر یا شهادت چند نفری که مایه‌ی اطمینان نیست مسموع نخواهد بود.

۱ـ در قضاوتهایی که تا امروز بوده اگر کسی گفت من از فلان کس وامی گرفته بودم بازپرداختم جمله‌ی اولِ اقرار را گرفته برای بازپرداختن دلیل می‌خواهند و این باعث است که مردم در چنین موقعی مرتکب دروغ شده قضیه را از اصل انکار می‌نمایند. من این خطا را اصلاح کردم.

۲ـ این اشتباه را بسیاری از قضات از قدیم و جدید دارند که اگر کسی اقرار باخذ وجهی کرد حمل بمدیونی می‌کنند. این هم خطاست. زیرا اخذ وجه اعم از دین و جهات دیگر می‌باشد.

بند چهلم ـ حاکم شهود را یک بـه یـک خواسـته شـهادت آنـان را مـی‌شـنود و بـرای کشـف راستگویی یا دروغگویی آنان پرسشهایی می‌نماید. هـر یـک از دو طـرف نیـز مـی‌توانـد پرسشـهایی بوسیله‌ی حاکم از شهود بکند. نیز مشهودٌعلیه می‌تواند ایراد بر صلاحیت شهود کرده هـر دلیلـی دارد اقامه نماید.

بند چهل‌ویکم ـ اگر شهود در اثنای شهادت اشاره بوضع محلی می‌نمایند و حاجت هسـت کـه شهادت در محل استماع شود حاکم از حضور در محل امتناع نخواهد کرد.

بند چهل‌ودوم ـ هر نوشته‌ای بر مهر کننده یا امضاء نماینـده‌ی آن و بـر ورثـه و جانشـینان او حجت است. مگر ثابت شود که از اعتبار افتاده یا از اصل اعتبار نداشته.

بند چهل‌وسوم ـ اگر نسبت سندی بخود مدعی‌علیه یا مدعی داده شده باید آن را پذیرفته یا آشکاره انکار نماید. تردید ازو مسموع نیست. ولی اگر نسـبت بکسـی دیگـر داده شـده تردیـد هـم پذیرفته می‌شود.

بند چهل‌وچهارم ـ انکار نسبت سندی در حکم نسبت جعل است و در صورت ثبوت خـلاف آن منکر بسزای افترا محکوم خواهد شد.

بند چهل‌وپنجم ـ در صورت انکار یا تردید سندی اثبات درستی آن بعهده‌ی درآورنـده‌ی سـند است. منکر نیز می‌تواند دلایلی برای اثبات رد نسبت ذکر نماید.

بند چهل‌وششم ـ رسیدگی بدرستی سندی از طرق ذیل خواهد بود :

۱ـ بدست آوردن خط یا امضا یا مهر مسلم از منسوبٌالیه و تطبیق دو خط یا دو مهر یا دو امضـا باهم. مقصود از مسلم آنست که طرف آن را بپذیرد یا اینکه در یکی از ادارات بوده و آن اداره بودن آن را از منسوبٌالیه تصدیق نماید یا در مورد دیگری منسوبٌالیه یا طرف بودن آن را از منسوبٌالیه قبول کرده باشد.

نیز می‌توان منسوبٌالیه را اگر یکی از دو طرف دعوی است بنوشتن واداشت و آن نوشته را میزان تطبیق قرار داد.

۲ـ شنیدن شهادت شهودی که نوشته شدن سند یا مهر یا امضا شدن آن را دیده‌اند یا از سوابق معامله اطلاع دارند یا در موقع دیگری اقرار به سند از زبان منسوبٌالیه یا طرف شنیده‌اند.

۳ـ جستجو از طریق پرسش از دو طرف درباره‌ی سوابق معامله و اینکه آیا منسوبٌالیه چه امضاء یا مهر دیگری داشته است. نیز محکمه می‌تواند منکر را بآوردن خط یا مهر یا امضای منسوبٌالیه وادارد و اگر او امتناع ورزید یا خط یا مهر یا امضای عوضی آورد و این امر به تحقق پیوست همین امتناع یا تقلب را دلیل بر کذب انکار بگیرد.

بند چهل‌وهفتم ـ در مورد این تحقیق ، حاکم خود را مکلف به کشف واقع دانسته جد و سعی فرونمی‌گزارد و اگر در تطبیق خط و امضاء یا مهر حاجت بمشاوره با خط‌شناس یا مهرشناسی دید یکی را بمحکمه خواسته ازو مشاوره می‌خواهد و عقیده‌ی او را در دوسیه نوشته بامضای او می‌رساند. اگر حاجت به بیشتر از یک نفر دید مانعی از خواستن نخواهد بود. به هر حال باید مقصود مشاوره باشد نه تفویض حکمیت بایشان. مگر خود دو طرف کسی یا کسانی را بتراضی تعیین و تفویض حکمیت بایشان بکنند. در این صورت عقیده‌ی آنان باتفاق یا باکثریت حجت بوده حاکم حق رد آن را نخواهد داشت.

بند چهل‌وهشتم ـ اگر یکی از مدعی یا مدعی‌علیه دیدن محلی را مستند دعوی یا دفاع خود قرار داد حاکم استناد او را پذیرفته و شخص او محل را دیدار می‌کند.[۱]

بند چهل‌ونهم ـ اگر دعوایی جنبه‌ی فنی دارد و یکی از دو طرف استناد بعقیده‌ی آشنایان آن فن کرده محکمه می‌تواند این استناد را پذیرفته یک یا چند نفر از آشنایان آن فن را به محکمه خواسته بعنوان مشاوره عقیده‌ی آنان را بپرسد. هم دو طرف می‌توانند به تراضی کسانی را انتخاب و

۱ـ تحقیق محلی که در قانون اروپایی قید شده چون مفهوم درستی ندارد در اینجا قید نشده.

تفویض حکمیت بایشان بکنند که در این صورت عقیده‌ی آنان باتفاق یا باکثریت حجت بـوده حـاکم حق رد آن را نخواهد داشت.

۶ ـ رسیدگی دوم

بند پنجاهم ـ بموجب بند دوم این قانون اگر محکومٌعلیه خواست می‌تواند در مدت پـنج روز از تاریخ اعلام رأی ، رسیدگی دوم بخواهد. باین نحو که کلیه‌ی اعتراض خود را در ورقی نوشـته و آن را در دو نسخه بدفتردار محکمه‌ی یکم می‌سپارد و دفتردار مطابق بند هجدهم آن را بـا دوسـیه بـدفتر محکمه‌ی دوم می‌فرستد.

در این رسیدگی دعوی یا دفاع جدیدی پذیرفته نمی‌شود. ولی اسناد جدید در تأییـد دعـوی یـا دفاع اول می‌توان ابراز کرد.

بند پنجاه‌ویکم ـ در این رسیدگی نیز باید دو طرف در جلسه حاضر شوند و اگر یکی غیبت کرد هرگاه غایب درخواست‌کننده‌ی رسیدگی دوم است حاکم درخواست او را ابطال کرده دوسـیه را برای اجرای حکم یکم نزد حاکم یکم پس می‌فرستد. و هرگاه غایب طـرف دیگـر اسـت حـاکم دفاعات او را در جواب اعتراض بر حکم و اسنادی که در این رسیدگی درآورده بهیچ شمرده از روی مفاد دیگر اوراق در باب تأیید یا نقض حکم اقدام مـی‌کنـد. دسـتورهای دیگـر رسـیدگی مطـابق رسیدگی یکم است.

۷ـ رسیدگی سوم

بند پنجاه‌ودوم ـ مطابق بند سوم اگر حکم دوم با حکم یکم یکسان نبود محکومٌعلیه این حکم می‌تواند در مدت پنج روز از تاریخ اعلام رأی رسیدگی سوم بخواهد. و هرگـاه تنهـا یـک قسـمت دو حکم نایکسان است تنها از این قسمت می‌تواند رسیدگی سوم بخواهد. باین نحو که اعتـراض خـود را

در ورقی نوشته در دو نسخه بدفتر محکمه‌ی دوم می‌سپارد و دفتر بیدرنگ آن را با دوسیه بدفتر محکمه‌ی سوم می‌فرستد.

در این رسیدگی نه دعوی یا دفاع جدید و نه سند جدید از هیچ طرف پذیرفته نیست.

بند پنجاه‌وسوم ـ حاکم سوم دوسیه را خوانده اگر برسیدگی و پرسش دیگری حاجت نیست بیدرنگ رأی می‌دهد و اگر نه دستور تعیین جلسه داده پس از رسیدگی رأی صادر می‌کند.

بند پنجاه‌وچهارم ـ حاکم سوم رأی هر یکی از دو حکم پیش را که موافق قانون دید با آن موافقت کرده آن دیگری را لغو می‌کند و اگر با هیچ یک از دو رأی موافق نبود رأی سومی داده آن دو رأی را لغو می‌سازد. ولی تا حاجت اکید نباشد باین ترتیب مبادرت نمی‌نماید.

۸ ـ اجرا

بند پنجاه‌وپنجم ـ احکام ذیل اجرا می‌شود :

۱ـ حکم قاضی یکم که در مدت پنج روز رسیدگی دوم درباره‌ی آن خواسته نشده.

۲ـ حکم قاضی دوم که بموافقت حکم قاضی یکم صدور یافته یا اگر مخالف است در مدت پنج روز رسیدگی سوم درباره‌ی آن خواسته نشده. (جهات یکسان و نایکسان بمنزله‌ی حکم جداگانه است مگر درخور جداگانگی نباشد.)

۳ـ حکم قاضی سوم.

بند پنجاه‌وششم ـ قاضی‌ای که حکم او باید اجرا شود بخواهش محکومٌ‌علیه سوادی از حکم بمأمور سپرده در ذیل آن دستور اجرا می‌دهد.

بند پنجاه‌وهفتم ـ باخذ دستور مأمور بیدرنگ بسراغ محکومٌ‌علیه رفته دستور اجرا را باو اعلام می‌دارد که اگر مفاد آن را بیدرنگ بکار بست رسیدی از محکومٌ‌له بعنوان اجرای حکم گرفته

بازمی‌گردد و اگر نه محکومٌعلیه را بعدلیه جلب و توقیف می‌کند و او در توقیف می‌ماند تا هنگامی که حکم اجرا شود.

بند پنجاه‌وهشتم ـ مأمور اجرا حق هیچ گونه تخلف از مفاد دستور حاکم و حق مهلت دادن به محکومٌعلیه ندارد.

بند پنجاه‌ونهم ـ محکومٌله می‌تواند بمحکومٌعلیه مهلت داده او را از بند خلاص نماید و پس از مدتی بار دیگر حبس او را بخواهد ولی این کار بیش از یک بار ازو پذیرفته نیست.

بند شصتم ـ با همه‌ی محبوسی محکومٌعلیه ، محکومٌله می‌تواند توقیف اموال او را نیز بخواهد.

بند شصت‌ویکم ـ اگر توقیف اموال منقوله درخواست شود مأمور اموال را در خانه‌ای نهاده یک هفته صبر می‌کند که اگر معارضی پیدا نشد اعلان هراج داده می‌فروشد.

مخارج اعلان و هراج بعهده‌ی محکومٌعلیه است که اگر نداد مأمور از هراج صرفنظر کرده اموال را با دست مقومی تقویم نموده از بابت محکومٌبه بمحکومٌله می‌سپارد.

بند شصت‌ودوم ـ هر مالی که در خانه یا مغازه یا حجره‌ی محکومٌعلیه است مال اوست مگر خلاف آن ثابت شود. **اثاث خانه مشترک میانه‌ی او و زن اوست.** اگر خانه یا حجره یا مغازه مشترکٌفیه است اموال نیز مشترکٌفیه محسوب خواهد بود.

بند شصت‌وسوم ـ اگر توقیف اموال غیرمنقوله تقاضا شود مأمور توقیف‌نامه را باداره‌ی ثبت محل ارسال و در همان موقع بخرج محکومٌعلیه اعلان مزایده را برای یک ماه بعد نشر می‌کند. و اگر محکومٌعلیه خرج اعلان را نپرداخت یا در موقع هراج کسی حضور نیافت مأمور ملک را تقویم نموده از بابت محکومٌبه بمحکومٌله تفویض می‌نماید.

بند شصت‌وچهارم ـ پس از این اعمال اگر محکومٌبه پاک پرداخته شده محکومٌعلیه از بند خلاص می‌شود.

۹ـ تنگدستی و نداری

بند شصت‌وپنجم ـ در رسیدگی یکم مدعی‌علیه می‌تواند در ضمن لایحه یا در جلسه‌ی محاکمه دعوی تنگدستی کرده درخواست قسط‌بندی نماید یا دعوی نداری نموده درخواست مهلت تا هنگام دارایی بکند. نیز می‌تواند پس از صدور حکم یکم چنین درخواستی را بکند. به هر حال این درخواست دلیل تصدیق دعوی محسوب نخواهد بود.

بند شصت‌وششم ـ دعوی تنگدستی یا نداری در هر حال که اقامه شود محکمه رسیدگی کرده در صورت ثبوت آن ، حکم اقساط یا مهلت صادر می‌نماید. این دعوی و حکم از هر باره تابع مقررات دعاوی عامه است.

بند شصت‌وهفتم ـ حکم نداری و مهلت تا یک سال اعتبار دارد و پس از یک سال اگر دارایی پیدا نشده دوباره باید رسیدگی شده و حکم داده شود و اگر نه شخص مزبور از حبس مصون نخواهد بود.

بند شصت‌وهشتم ـ اگر پس از صدور حکم نداری اموالی از شخص مزبور پیدا شده اموال توقیف شده و حکم نداری از اعتبار می‌افتد که مأمور می‌تواند شخص او را نیز توقیف کند. بعلاوه شخص مزبور ، بسزایی که در قانون برای دعوی نداری دروغی مقرر است محکوم می‌شود.

بند شصت‌ونهم ـ اگر محکومٌ‌علیه در ضمن اقدام اجرایی دعوی تنگدستی یا نداری کرد مأمور اجرا او را نزد حاکم می‌برد که با ضامن یا کفیل یک هفته او را برای اقامه‌ی دعوی خود آزاد سازد. و اگر در یک هفته دعوی اقامه نشده دوباره او را بمحبس جلب می‌نماید.

۱۰ـ کویبان

بند هفتادم ـ برای رسیدگی بدعاوی تا اندازه‌ی پنجاه تومان و رفع اختلاف دو شریک یا دو همسایه و جلوگیری از تقلب اصناف و رفع گفتگوهای سر کوچه در شهرها و قصبه‌ها باندازه‌ی حاجت

هر شهر یا قصبه قضاتی بنام «کویبان» (در بازار «بازاربان» نامیده خواهد بود) برگمارده می‌شود.

بند هفتادویکم ـ هر کویبانی مرکزی در محله یا بازار داشته باندازه‌ی حاجت ، شاگردانی زیر دست او خواهد بود.

بند هفتادودوم ـ هر شاگرد کویبانی نشان برای شناختگی داشته در محله یا بازار گردیده مواظبت کارها را می‌کند و هر شکایتی که باو اظهار می‌شود بیدرنگ بمحل رفته رسیدگی می‌نماید.

بند هفتادوسوم ـ شاگرد کویبان اگر توانست نزاع و اختلاف را بمیانجیگری رفع نماید رضایتنامه‌ای از شاکی گرفته در ضمن راپورت[=گزارش] نزد کویبان می‌فرستد و اگر رفع نزاع و گفتگو نشد پس از تحقیق و رسیدگی و نوشتن صورتجلسه طرفین را نزد کویبان حاضر می‌کند.

بند هفتادوچهارم ـ اگر شکایتی یکسره بخود کویبان برسد یکی از شاگردان را برای اقدام بر طبق ماده‌ی فوق مأمور می‌سازد.

بند هفتادوپنجم ــ در شهرها یا در پاره‌ای از آنها می‌توان شاگرد کویبانی را بآژانهای کمیساریا[پاسبان کلانتری] سپرد. در دیهها می‌توان کدخدا را به کویبانی برگمارد.

بند هفتادوششم ـ هر دعوایی که به نحو فوق نزد کویبان آورده می‌شود بیدرنگ رسیدگی کرده حکم می‌دهد و این حکم بیدرنگ اجرا می‌شود.

بند هفتادوهفتم ـ اگر کویبان دعوایی را خارج از صلاحیت خود دید دوسیه را بمحکمه‌ی یکم فرستاده شاکی را نیز بآنجا راهنمایی می‌کند که از روی دستور قانون تظلم نماید.

انجام